فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال سوم، شماره دهم، تابستان ۱۳۹۲
صفحات ۱۳۱ – ۱۶۹

نهاد حسبه در عصر ایلخانی[۱]

علیرضا کریمی[۲]
سجّاد برزگر[۳]

چکیده

شهرهای ایران در آغاز سده هفتم هجری از رونق نسبی برخوردار بودند که گرفتار هجوم ویران‌گر مغول‌ها شدند. رویارویی مردم شهری با بیابان‌گردان مغول، این رشد و رونق را در مُحاق فرو برد. جز تاراج و از میان رفتن نیروی اقتصادی شهرهای بزرگ، روابط حیات شهری در عصر ایلخانان دست‌خوش دگرگونی‌های ژرف شد؛ به‌ویژه ایلخانان در عهدی از حکومتشان بر ایران، دینی متفاوت با دین رعایای خود داشتند. بنابراین، نهادها و سازِکارهای اجتماعی که کارکردها و وظایف مذهبی داشتند، بسیار آسیب دیدند؛ چنان‌که سازمان «حِسبه»؛ یعنی ضامن اجرای شریعت در جامعه و مُجری قاعده معروف اسلامی «امر به معروف و نهی از منکر» تا روی کار آمدن ایلخانی مسلمان، دوره‌ای از فترت را سپری کرد. این فترت ۶۹۴ هجری قمری (زمان اسلام آوردن غازان‌خان) به پایان رسید. غازان و وزیرش خواجه رشیدالدین فضل‌الله در پی این بودند که باری دیگر قانون‌های اسلامی اجرا شود و جامعه هیئت و حالت گذشته خود را بازیابَد. از این‌رو، بر پایه سنت‌های ایرانی و آموزه‌های اسلامی به اصلاحات فراگیری دست زدند و قانون‌های تازه‌ای را اجرا کردند. آنان اجرای این وظایف را بر عهده «نهاد حِسبه» گذاشتند. بر پایه یافته‌های این پژوهش، به‌رغم پشتیبانی‌های چشم‌گیر حکومت از نهاد حِسبه به‌ویژه پس از صدور فرمان‌ها و قانون‌های جدید غازانی، این دستگاه (دیوان احتساب) در اجرای آن قانون‌ها به‌ویژه در وظایف مذهبی و شرعی‌اش، چندان کام‌یاب نبود.

کلیدواژگان

حسبه، نهاد حسبه، مُحتسب، ایلخانان، اصلاحات غازان.

طرح مسئله

[۱]. تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۱

[۲]. استادیار دانشگاه تبریز، گروه تاریخ، تبریز، ایران. Alireza_karimi٤٦@yahoo.com

[۳]. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسندهٔ مسئول) Sajad_barzegar٦٤@yahoo.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

هجوم ویرانگر مغول در آغاز قرن هفتم هجری و فتح ایران، دگرگونی‌هایی در ساختار اداری و اجرایی شهرها پدید آورد. جایگاه و نقش نهاد «حِسبت»؛ یعنی ضامن اجرای شریعت در جامعه، دست‌کم تا عهد مسلمانیِ ایلخانان در وضع نامشخصی قرار داشت و دوره فترت را سپری می‌کرد؛ از زمان اسلام آوردن غازان‌خان (۷۰۳ – ۶۹۴ ق) کار مسلمانی بالا گرفت و حکومت شیوه اسلامی پیشه کرد و بر این اساس نهادها و مناصب اسلامی دوباره زنده شدند و رشد یافتند. «مُحتسب» که مأموری خرد در کنار صاحب‌منصبان مغولی همچون شاهزادگان و امیران و فرماندهان تومان و هزاره و صده و باسقاقان و شحنگان و قورچیان و قوشچیان به شمار می‌رفت، به کار خود سرگرم شد. این صاحب‌منصب افزون بر مسئولیت اجرای امر به معروف و نهی از منکر و پاس‌داشت هنجارهای اخلاقی و مناسک دینی در جوامع اسلامی، وظیفه سنگینی در عرصه اقتصادی شهرها بر عهده داشت؛ یعنی رسیدگی به بازارها و نظارت بر آنها و خرید و فروش‌ها و اصناف. پس از این دوران، سخت‌گیری مقامات شرعی درباره پرداختن مردم به مَنهیات و منکَرات، ناگزیر می‌نمود تا بار دیگر قانون‌های اسلامی برقرار شود و جامعه به هیئت گذشته‌اش را بازیابد.

ایلخان و وزیرش رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۸ – ۶۴۵ ق) در اندیشه اصلاحات بودند تا بر پایه آنها جامعه را به وضع اسلام‌پسند خود باز گردانند. «نهاد حِسبه»، سازِکاری برای تحقق چنین هدفی بود که زنده شد و وظایف «نظارت بر احکام شرعی» و «نظارت بر اخلاق عمومی و بازار»، دوباره بر عهده محتسب افتاد. این مقاله می‌کوشد که به این پرسش‌ها پاسخ دهد: « نهاد حسبه در عهد ایلخانی به‌ویژه از دوره غازان‌خان به بعد، چه وضعی داشت و چگونه دگرگون شد؟ چه وظایف و مسئولیت‌هایی بر عهده این نهاد گذاشتند؟ چه کسی و با چه شروطی در رأس این نظام اداری جزء قرار می‌گرفت؟

دلایل و چگونگی تحولات نهاد حسبه در عهد ایلخانی در خور بررسی است؛ زیرا تا کنون هیچ پژوهش مستقل و حتی مجمَلی این نهاد را برنرسیده است که این غفلت خود از کمبود اطلاعات تاریخی در این‌باره سرچشمه می‌گیرد و این کمبود خود معلول روی‌دادها و تحولات سیاسی برآمده از حضور مغولان در کشورهای اسلامی است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

مغولان با ورود خویش بدان سرزمین‌ها، زمینه را برای فترت یاد شده و از میان رفتن نهادهای اسلامی فراهم کردند. این پژوهش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های پیش‌گفته، از کتاب‌های حسبه به‌ویژه *معالم القربة فی احکام الحسبة* کمک گرفته که هم‌زمان با دوره حکومت ایلخانی نوشته شده است.

پی‌آمدهای یورش مغولان

شهرهای ایران در آغاز سده هفتم هجری از رونقی نسبی برخوردار بودند که به یورش ویران‌گر مغولان دچار شدند. رویارویی مردم شهری با بیابان‌گردان مغول، این رشد و رونق را در مُحاق فرو برد. حمله مغولان به اندازه‌ای ویرانی و انحطاط برای ایرانیان به بار آورد که آنها را با ویرانی‌های برآمده از تاخت و تاز اغزها نمی‌توان سنجید؛ چنان‌که ابن‌اثیر درباره یورش تاتارها به شهرهای ایران نوشته است:

شاید تا انقراض عالم و پایان جهان، مردم همانند چنین حادثه و چنین قوم خون‌خواری را نبینند ... ای کاش مادرم مرا نزاده بود یا پیش از بروز این حادثه، مرده و از یاد رفته بودم[1] (ابن‌اثیر، ۳۲/ ۱۲۵).

جوینی دیگر مورخ معاصر هجوم مغول درباره قتل عام‌های سرداران چنگیزخان، جنین می‌گوید: «... هرکجا صد هزار خلق بود، بی‌مبالغت صد کس نماند...» (جوینی، ۳/ ۱۷) و در جای دیگر گزارش می‌کند که تولوی در دو سه ماه نواحی بسیاری را از خراسان چنان ویران کرد که آنها را «چون کف دستی» گرداند (همان، ۱۱۹).

بی‌گمان، همه شئون زندگی اجتماعی مردم ایران از هجوم مغولان به کشورشان تأثیر پذیرفت. تأثیر ویرانی یورش مغولان به اندازه‌ای قوی و دیرپای بود که مستوفی صد سال بعد از آن در این‌باره چنین نوشت: «حتی اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه‌ای واقع نشدی، هنوز تدارک‌پذیر نبودی و جهان با آن حال اول نرفتی که پیش از آن واقع بود» (مستوفی، ۲۷).

هرچند پذیرش درستی همه این آمار آسان نیست، درباره زوال و انحطاط اقتصادی و

۱. برای آگاهی بیش‌تر از قتل و غارت مغولان در شهرهای ایران، ر.ک: ابن‌اثیر، ۳۲/ ۱۲۴ به بعد؛ سیف هروی، ۱۳۰ ـ ۸۷؛ پطروشفسکی، ۱۳ ـ ۴؛ سلطان‌زاده، ۱۰۳ ـ ۹۸.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

فرهنگی شهرها و ولایات ایران و سرزمین‌های هم‌سایه‌اش شکی نیست. رشیدالدین درباره این زوال و انحطاط ـ پیش از اصلاحات غازان ـ این توصیف کلان را به دست می‌دهد:

به وقت استخلاص ولایت‌ها و شهرهای معظّم، بسیار خلق ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که به نادر کسی بماند. مانند بلخ و شپورغان و طالقان و مرو و سرخس و هرات و ترکستان و رِی و همدان و قم و اصفهان و مراغه و اردبیل و بردع و گنجه و بغداد و موصل و اربیل و اکثر ولایاتی که به این مواضع تعلق دارد و بعضی ولایات به واسطه آن که سرحدّ بود و عبور لشگر بسیار به کلّی خلق آن‌جا کشته شدند یا بگریختند و بایر ماند؛ چون ولایات ایغورستان و دیگر ولایات که میان قآن و قایدو سرحدّ شده و بعضی ولایات که میان دربند و شروانست و بعضی ایلستان دیاربکر. مانند حرّان و روحه و سروج و رقّه و شهرهای بسیار ازین طرف و آن طرف فرات که تمامت بایر و معطّل است و آنچه در میان ولایات دیگر خراب گشته، به واسطه کشش چون بایرات بغداد و آذربایجان و غیر آن در ترکستان و ایران‌زمین و روم از شهرها و دیه‌های خراب که خلق مشاهده می‌کنند، زیادت از آن است که حصر توان کرد. بر جمله اگر از راه نسبت قیاس کنند، ممالک از ده یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب و درین عهدها هرگز کسی دربند آبادان کردن آن نبوده (رشیدالدین فضل‌الله، ۳۵۰).

باری، یورش مغولان به همه شهرهای ایران در آنها به یک‌سان تأثیر نگذارد، بلکه هر شهر ایران بر اثر محیط و ویژگی‌هایش از این حادثه تاریخی تأثیر پذیرفت. جز تاراج و از میان رفتن توان اقتصادی شهرهای بزرگ، مناسبات زندگی شهری نیز در عصر ایلخانان (۶۵۴ – ۷۵۰ ق / ۱۳۳۵ – ۱۲۵۶ م) دست‌خوش دگرگونی‌های فراوان شد؛ به‌ویژه از این روی که ایلخانان در عهدی از حکومتشان بر ایران، دینی جز دین رعایای خود داشتند. به هر روی، ساختار زندگی شهری عصر ایلخانان از دوران قبل و بعد خود متمایز بود و بر پایه همین تمایز برای بررسی وضع و ساختار نهاد حِسبه در عصر ایلخانی، نخست باید ساختار اجرایی شهرها را در دوران میانه تاریخ ایران بررسید؛ زیرا دست‌کم آشنایی اندکی با ساختار اداری و اجرایی آن شهرها، برای فهم تحولات نهاد حِسبه در عصر ایلخانی ناگزیر است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

ساختار اداری و اجرایی شهر در عصر ایلخانی

چگونگی ساختار اجرایی شـهرهای عهـد ایلخـانی را در چـارچوب امـور اداری ـ سیاسی، امور اجتماعی و اقتصادی و امور انتظامی و حقوقی می‌توان بررسی کـرد. ایـن امور را در هر شهری کسانی از مأموران محلی و دولتی می‌گرداندند و هر یک وظـایف و تکالیف ویژه‌ای داشت. این وظایف شهری و ساختاری شهر را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

۱. کارهای اداری ـ سیاسی و امنیتی که بیش‌تر بر عهده حاکم یا نایب او بود؛

۲. کارهای انتظامی که شحنه و داروغه به آنها رسیدگی می‌کردند؛

۳. کارهای اجتماعی ـ اقتصادی و شهرداری که باسقاقان، محتسـبان، کدخـدایان و...، بدانها می‌پرداختند؛

۴. کارهای قضایی که قاضیان بدانها می‌رسیدند. تشکیلات اداری شـهرها و شـمار و مسئولیت‌های هر یک از صاحب‌منصبان در همه دوران‌هـا یک‌سـان نبـود، بلکـه گـاهی اختیارها و مسئولیت‌های هر یک از آنان در دوره‌ای و در نواحی گوناگون، با یـک‌دیگر متفاوت بودند.

ایالات و شهرهای ولایات در این روزگار، در این ویژگی با یک‌دیگر متفاوت بودنـد که یا حکومت‌های محلی آنها را اداره می‌کردند یا منصوبان حکومت ایلخانی مستقیم بر انها حکم می‌راندند. برای نمونه، در مناطقی که حکومت‌های محلی سابق ایلی مغـول را پذیرفته بودند، بیش‌تر «شحنگان» و «باسقاقان» مغولی در جایگـاه نماینـدگان حکومـت مرکزی در کنار «حکام» حاضر بودند. اینـان بـه‌ویژه مُـدافع منـافع اقتصـادی حکومـت ایلخانی در ایالات به شمار می‌رفتند (آیتی، ۱۵۲). حاکمـان محلـی در کارهـای ایـالات خود اختیارات فراوانی داشتند و حاکمان شهرهای گوناگون ایالات را تعیین می‌کردنـد. حُکام شهری در این مناطق همچون پیش، دارای اختیارات بسیار و تنها در برابـر حـاکم ایالتی پاسخ‌گو بودند. مناطقی که حکومت ایلخانی مستقیم بر آنها فرمان می‌راند، وضـع دیگری داشتند؛ یعنی گاهی برای شهری والی یا حاکم تعیین می‌کردند و گاهی افزون بر حکام، شحنگان و باسقاقان را می‌گماردند (آیتی، ۳۰).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

الف) حاکم

حاکم ولایت و دیگر مأموران عالی‌رتبه دولتی نیمه اول سده هفتم هجری در شهرهای بزرگ و بیش‌تر شهرهای متوسط، حاضر بودند و مستقیم زیر نظر حکومت مرکزی به اجرای وظیفه می‌پرداختند. «امیر» یا «حاکم»، ولایت اختیارات گسترده‌ای داشت و بر همه سازمان‌ها و نهادهای اداری و قضایی حوزه مأموریت خود، نظارت می‌کرد. این صاحب منصب اختیارات گسترده‌ای در نظارت بر کار مقامات اداری و قضایی داشت. انتخاب، نصب و عزل مسئولان دیوان مظالم، کارکنان دفتر ثبت اسناد و رسیدگی به قَباله‌های املاک، و نظارت بر کار عَسَسان، مُحتسب و نرخ بازار بر عهدهٔ او بود. هم‌چنین کارهای عمرانی با نظارت او صورت می‌گرفت و مراقبت از وضع باروی شهر، پُل‌ها و بناهای عمومی نیز بر او بود (سلطان‌زاده، ۲۰۹ – ۲۰۸، به نقل از محمد بن‌مبارکشاه، ۴۱ – ۳۷). به باور اشپولر، حاکمان یا والیان شهرها اواخر همین قرن افزون بر رسیدگی به کارهای کشوری، عهده‌دار امور نظامی به‌ویژه در مناطق آسیب‌پذیر و مرزی نیز بودند (اشپولر، ۳۳۷ – ۳۳۶).

ب) نایب حاکم

حاکمان ایالات و شهرها تا ۶۹۴ قمری، قائم مقامی داشتند که او را «نائب» می‌خواندند. با توجه به گزینش نُواب از میان افراد خانواده‌های ایرانی که در دستگاه دولت به کار سرگرم بودند، چنین می‌توان ادعا کرد که آنان بیش‌تر به وظایف کشوری می‌پرداخته‌اند. مانند رسیدگی به امور مالیاتی و حفظ نظم و آرامش عمومی شهرها و ایالات. هم‌چنین قائم مقام حاکم گاه‌گاه موظف بوده است که به نمایندگیِ حاکم، همه کارها را به دست بگیرد. برای نمونه، هنگامی که حاکم متصدی چند ایالت بود و خودش در یکی از آنها مستقر می‌شد، اختیارات او به نائبش داده می‌شد (اشپولر، ۳۴۰ – ۳۳۹).

ج) شَحنه

جایگاه «شحنگان» در شهرهای عهد ایلخانی دقیق روشن نیست. گمان می‌رود آنان کارهای نظامی و انتظامی را هم‌زمان سامان می‌داده باشند. بر پایه گزارش جوینی، پیش از دوران مغولان نیز شحنگان بودند. او از انتصاب شحنه‌ای به فرمان قراختائیان در قلمرو «اویغورها» یاد می‌کند که حافظ منافع آنان بوده است (جوینی، ۱/ ۳۲). گمان

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

می‌رود آنان شحنگان فرمانده لشکری شهرها بوده و گاه حکومت شهرها را نیز برعهده داشته باشند (آیتی، ۳۱ و ۱۵۲).

د) باسقاق

باسقاقان مأمور جمع‌آوری مالیات بودند. امیران سپاه گاهی به باسقاقی گمارده می‌شدند (اشپولر، ص ۲۷۹). جایگاه و وظایف اینان کامل معین نشده بود، اما می‌توان ادعا کرد که این منصب پیش از عصر غازان به‌ویژه در منطقه فارس، جایگاه ممتاز و برجسته‌تری در سنجش با دوره پیش از این داشت؛ چنان‌که باسقاقان فارس از ۶۶۰ قمری، به‌واقع به جای مأموران اداره امور دولت و صاحبان قدرت به اجرای وظیفه می‌پرداختند[1] (زرکوب شیرازی، ۱۵۸).

هـ) داروغه

واژه داروغه از لغت «درو[2]» مغولی به معنای «فشار دادن و مهر کردن» گرفته شده است. این واژه در سلسله مراتب دیوانی مغولان بر منصب مهمی دلالت می‌کند. به گفته ساندز، «داروغه» پیش از دوره صفویه بیش‌تر درباره حاکم شهر به کار می‌رفت (ساندز، ۷). وظایف داروغچی چنین بود: آمارسنجی ساکنان، گماردن قشون محلی، برقراری وسایل ارتباطی (پُستی)، گردآوری مالیات و ارسال مالیات به دربار. اصطلاح داروغه نخستین بار در روزگار ایلخانان مغول به تاریخ ایران درآمد و آرام‌آرام به جای «شحنه» و همه نهادهای مشابه آن نشست، اما تا زمان تیموریان، به‌فراوانی از داروغه یاد نشده است. گمان می‌رود که این اصطلاح درباره مأموری به کار می‌رفته باشد که کمابیش به شهردار امرزی همانند بوده است. او از دید اهمیت، زیردست حاکم به شمار می‌رفت و مسائل جزئی دادگستری و وضع مالیات نیز در برخی از ولایات، بر عهده او بود (لمبتون، ۱۵۳).

ساختار اداری ـ اجرایی شهرها در عصر ایلخانی به‌روشنی گزارش نشده و روند

۱. برای آگاهی از مقام «شحنه» و «باسقاق» و وظایف و مسئولیت‌های این مقامات در عصر ایلخانی، ر.ک: نخجوانی، ۲/ ۳۵ به بعد؛ اشپولر، ۲۷۹.

۲ . Darv.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

مشخص و یک‌نواختی در این‌باره نبوده است. تشکیلات اداری شهرها در این دوره دست‌خوش تغییر و تحولات فراوان شد؛ چنان‌که عرضه الگلویی فراگیر درباره سراسر این دوره امکان‌پذیر نیست. حتی شهرهای ایلخانان در جغرافیاها و حکومت‌های گوناگون، از دید ساختار اداری با یک‌دیگر متفاوت بودند. همین آشفتگی در تکالیف و وظایف این مأموران خرد نیز تأثیر می‌گذارد؛ چنان‌که بیش‌تر وظایف آنان نامشخص یا با یک‌دیگر متداخل بود.

«مُحتسب» رئیس تشکیلات حسبه از دیگر صاحب‌منصبان شهری همین دوره به شمار می‌رفت. تشکیلات حسبه با ورود مغول به ایران به تحولات فراوانی دچار شد و وضع و وظایف رئیس این تشکیلات به‌ویژه پیش از اصلاحات غازان، سرنوشت نامعلومی داشت. گمان می‌رود کارکرد این نهاد اسلامی زمانی از میان رفته و وظایف و اختیاراتش، از آنِ دیگر مقامات شهری مانند شحنه، باسقاق و داروغه شده باشد. برای روشن شدن تحولات نهاد حسبه در عصر ایلخانی ناگزیر به نقش، عمل‌کرد و وضع دیوان احتساب (نهاد حسبه) در قرون نخستین اسلامی باید پرداخت و پیشینه و تاریخچه آن را بررسید تا زمینه فهم درست‌تر تحولات دیوان احتساب پس از حضور مغول در ایران و تحولات محتمَل این نهاد یا دیوان پس از اصلاحات غازانی فراهم شود.

درآمدی بر بحث حسبه در عصر ایلخانی

الف) معنای لغوی و اصطلاحی حِسبه

«حِسبه» از کلمه «حسب» و از مصدر احتساب و اسم حِسبه (به کسر)، به معنای اجر و پاداش است (ابن‌منظور، ۱/ ۳۱۵). فقها و مورخان قدیم و معاصر، این اصطلاح غیر قرآنی، تعاریفی عرضه کرده‌اند که آنها را به دو دیدگاه می‌توان تقسیم کرد:

۱. بررسی «حِسبه» از دید فقهی

کسانی حِسبه را منصب یا سازمانی می‌دانند که برای اجرای قاعده اسلامی «امر به معروف و نهی از منکر» در زمینه اخلاق و قانون پدید آمده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

۲. بررسی کارکردی «حسبه»

کسانی حِسبه را با توجه به کارکردهای آن در جامعه تعریف کرده‌اند. بر پایه این نگاه، حِسبه از حد وظیفه شرعی فراتر می‌رود و بیش‌تر ویژگی عرفی و اجتماعی دارد و در معنای ناظر و بازرس بازار به کار می‌رود.

بر پایه دیدگاه نخست، رئیس و صاحب اختیار نهاد حسبه کسی است که مرتکبان رفتار ناپسند و خلاف شرع را به حدود و مقررات، تأدیب می‌کند و مردم را به حفظ مصالح عمومی شهر وامی‌دارد (شیخلی، ۱۱۷). *احکام السلطانیه* نوشته ابوالحسن علی ماوردی (پیش از ۴۵۰ ق)، از مهم‌ترین منابع درباره ارکان حکومت و دستگاه حسبه و موازین احتساب به شمار می‌رود. این تعریف، از برجسته‌ترین و رایج‌ترین تعریف‌های حِسبه در همین کتاب است: «حسبه امر به کردار نیک است؛ چون ترکش آشکار گردد و نهی از کار بد است؛ چون عمل بدان آشکار گردد[1]» (ماوردی، ص ۲۸۴). غزالی (م ۵۰۵ ق) نیز این تعریف ماوردی را با اندک اختلافی پذیرفته و حسبه و فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» را به هیچ روی با یک‌دیگر متفاوت ندانسته است[2] (غزّالی، ۶۷۶)؛ یعنی امر به معروف و نهی از منکر و پاس‌داشت هنجارهای اخلاقی و شعائر دینی در جوامع اسلامی، از وظایف بنیادین این نهاد اسلامی به شمار می‌رود.

۱ . سمعانی نیز در الأنساب چنین تعریفی آورده است: «... و هو أن یأمر الناس بالمعروف و ینهی عن المنکر،...» (سمعانی، ج ۱۲، ص ۱۱۳).

۲. می‌توان گفت تعریف فقها درباره حسبه، از فرمان‌های صریح قرآن سرچشمه گرفته است که مسلمانان را به نظارت بر رفتار و کردار دیگر مسلمانان موظف می‌داند. برای نمونه، این آیات چنین درون‌مایه‌ای دارند: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُون» (آل‌عمران، آیه ۱۰۴)؛ «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِين» (آل‌عمران، آیه ۱۱۴)؛ «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيم» (توبه، آیه ۷۱).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

ماوردی و دیگر فقها، مسئولیت اجرای وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» را در جوامع اسلامی، از شئون مُحتسب و سازِکار احتساب دانسته‌اند. بر پایه دیدگاه ماوردی، محتسب کارگزاری بوده که وجدان جامعه اسلامی به او سپرده می‌شده و حوزه شایستگی او، امور دینی و اجتماعی و تجاری و بهداشتی و... بوده است. او می‌بایست بر درستی آداب دینی شهروندان و پرهیزکاری آنان درباره محرمات، نظارت می‌کرد. او هم‌چنین محتسب حکومتی را با مسلمانی که بدون رخصت حکومت و تنها بنابر وظیفه دینی‌اش، به امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد (محتسب مُتَطَوِّع) بسیار متفاوت دانسته است (ماوردی، ۲۸۵ – ۲۸۴). این صاحب منصب مسئولیت‌های ویژه‌ای در زمینه کشف منکرات و زشتی‌ها داشت و در برابر اجرای آن احکام و مجازات‌ها، از شایستگی‌های فراوانی برخوردار می‌شد. این مسئولیت‌ها را بیش‌تر بالاترین مرجع قدرت در کشورهای اسلامی به محتسب وامی‌گذارد.

نظام الملک در پایان فصل ششم کتاب خود درباره وظایف این مأمور خرد حکومتی چنین می‌نویسد:

> به هر شهری محتسبی باید گماشتن تا ترازوها و نرخ‌ها راست دارد و خرید و فروخت‌ها نگاه دارد تا اندر آن راستی رود و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کنند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگ‌ها راست دارند و امر به معروف و نهی از منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان پادشاه، باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و شرط عقل این است و اگر جز این کنند، درویشان در رنج افتند و مردم بازارها، چنان‌که خواهند فروشند و فضله‌خور مستولی شوند و فسق آشکار شود و کار شریعت بی‌رونق شود... (نظام الملک طوسی، ۶۴ – ۶۳ و در سیاست‌نامه چاپ هیوبرت دارک، ۵۹).

بنابراین، وظایف دیوان احتساب را به سه دسته کلان می‌توان تقسیم کرد: ۱. دینی ـ اخلاقی؛ ۲. اجتماعی ـ اقتصادی؛ ۳. قضایی ـ انتظامی.

امروز شهرداری، نیروی انتظامی، دادگستری و سازمان تعزیرات حکومتی به کارهایی می‌پردازند که روزگاری رسیدگی به آنها، بر عهده نهاد حسبه بود و اکنون بخشی از

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

وظایف همین سازمان‌های به شمار می‌روند. وظایف و مسئولیت‌های محتسب فراوان بود و در دوره‌های گوناگون تاریخ، به تغییر و تحولاتی دچار شد.

ب) وضع حسبه در نخستین سده‌های تاریخ اسلام

اصطلاحات غیر قرآنی «حِسبه» و «محتسب» در آغاز تاریخ اسلام به کار نمی‌رفت، بلکه تنها «عامل السّوق» یا «صاحب السّوق» در منابع این دوره دیده می‌شود که گویی وظایفی همچون وظایف محتسب در بازار بر عهده داشته است. برخی از گزارش‌ها از وجود بازرس و ناظر در بازار مکه و مدینهٔ روزگار پیامبر (ص) خبر می‌دهند. پس از فتح مکه (۸ ق)، سعید بن‌عاص به فرمان پیامبر (ص) بر بازار مکه (کتانی، ۱/ ۲۸۵؛ خلیفة بن‌خیاط، ص ۶۱؛ شیخلی، ۱۱۵) و به گزارش حلبی، به فرمان عمر بن‌خطّاب به سبب جایگاه تجاری مدینه، به نظارت بر بازار این شهرها گماشته شد (حلبی، ۳/ ۳۲۷؛ شیخلی، ۱۱۵).

سرکشی به بازار در عصر خلفای راشدین (۴۱ – ۱۱ ق) نیز معطّل و مسکوت نماند، بلکه بنابر گزارش‌ها و اخبار بر جای مانده، عمر بن‌خطّاب (۲۳ – ۱۳ ق)، خلیفه‌ی دوم، خود دره‌ای (تازیانه) به دست می‌گرفت و در کوچه‌ها و مجامع عمومی می‌گشت و به وضع بازاریان رسیدگی و میان آنان داوری می‌کرد و به‌سختی بر اجرای مقررات، نظارت می‌کرد (طبری، ۵، / ۲۰۲۶). حارث بن‌حکم از خانواده معروف عاص در روزگار خلیفه سوم، عثمان بن‌عفان (۳۵ – ۲۳ ق)، مسئول بازار مدینه شناخته می‌شد. وی موظف بود که بر پیمانه‌ها و ترازوها نظارت کند. حارث در زمان تصدی این منصب، به سوء استفاده از جایگاهش متهم شد، اما با حمایت عثمان در این منصب ماند (کتانی، ۲/ ۳۶).

با آغاز خلافت علی بن‌ابی‌طالب (ع) (۴۰ – ۳۵ ق)، بار دیگر نظارت بر امور اقتصادی و اجتماعی در پرتو آموزه‌های دینی شدت گرفت. امیر مؤمنان والی خود مالک اشتر را درباره ضرورت مراقبت از بازارها و برخورد با محتکران و گران‌فروشان گوشزد کرد. او در نامه‌ای خطاب به والی تازه منصوب خویش بر مصر، بر همین مطلب تأکید کرده و نوشته است:

...[مالک] اگر پس از نهی تو بار دیگر احتکار کردند، آنان را کیفری منصفانه ده تا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

عبرت دیگران باشند ... در بازار، معاملات بـه سـهولت انجـام گیـرد. ترازوهـا میـزان و نرخ‌ها به انصاف باشد (نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۳۳۵ یا ۴۱۵).

گزارش‌های بی‌شماری از کارهای نظارتی زیاد بن‌ابیه، والی معاویه (۶۰ – ۴۱ ق) بـر بصره در دوره امویان (۱۳۲ – ۴۱ ق)، رسیده است کـه از مراقـب سرسـختانه والیـان و کارگزاران اموی بر بازارها حکایت می‌کنند. زیـاد بن‌ابیـه بـه‌انگیزه مراقبـت بیش‌تـر در خرید و فروش مواد غذایی، «دار الرزق» را پدید آورد و به ترتیـب عبـدالله بن‌الحـارث بن‌نوفل و روّاد بن ابی‌بکرة را بر آن گمارد و مسئولیت «عامل السّوق» بصره را بر عهده الجعد بن‌قیس النصری گذارد. افزون بر این، خودش بـر عمـل‌کرد عاملانشـان و بهـای کالاها در بازار نظارت می‌کرد (بلاذری، ۵/ ۲۱۴).

حَجاج دیگر کارگزار اموی نیز بازارها را می‌پایید. عاملانی که وی آنان را بر بازارهـا گماشت، عهده‌دار مسئولیت نظارت بر ترازوها و پیمانه‌ها، گـردآوری مالیـات و حـل و فصل اختلاف میان بازاریان بودند (کتانی، ۲/ ۳۶). گزارش طبری از منصوب شدن بلال بن ابی‌برده به احتساب و قضای بصره (۱۱۰ ق) در روزگار هشام بن‌عبدالملک (۱۲۵ – ۱۰۵ ق) (طبری، ۹/ ۴۱۰۸)، سبب شده است که کسانی بـا اسـتناد بـه آن گزارش‌هـای تاریخی و پاره‌ای از رفتارها و روش‌ها، زمـان پیـدایی نظـام حسـبه را اوایـل سـده دوم هجری (روزگار حکم‌رانیِ امویان) بدانند یا فراتر از این، دوره عمـر بن‌خطّـاب و حتـی عصر پیامبر (ص) را هنگام تأسیس دستگاه حسبه بخوانند (کتانی، ۱/ ۲۸۵ – ۲۸۴)، امـا چنین گزارش‌هایی تنها اثبات می‌کنند که کاربرد حِسبه درباره گونه‌ای از نظـارت اداری بر بازارها، در آن دوران رواج داشته و توسعه و گسترش آن مقدمات، بـه پیـدایی نهـاد حِسبه در دوره خلفای عباسی انجامیده است.

سرآغاز پیدایی حسبه را در قالب نظام اداریِ نوپا، آغـاز حکومـت عباسـیان (۶۵۶ – ۱۳۲ ق) به‌ویژه دوره خلافت منصور (۱۵۸ – ۱۳۶ ق) می‌توان دانست. منصـور دومـین خلیفه عباسی، کار بازارهای بغداد را سامان بخشید و برای بهبود وضع بـازار، ابوزکریـا یحیی بن‌عبدالله را با عنوان «محتسـب» بـر ایـن شـهر گماشـت (۱۴۶ ق) (طبـری، ۱۱/ ۴۹۱۹). نظارت بر اصناف و بازارهـا در ایـران قـرون نخسـتین اسـلامی نیـز بـر عهـده محتسب و ساختار احتساب بود. برای نمونه، منتخب‌الدین بدیع اتابـک جـوینی رئـیس

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

دیوان رسائل و منشی سلطان سنجر سلجوقی (۵۵۲ – ۵۱۱ ق) میان سال‌های ۵۲۸ تا ۵۴۷ منشأتی[1] با نام *عتبة الکتبة* تدوین کرده و منشوری را در آن خطاب به اوحد الدّین درباره محتسبیِ مازندران صادر و شروط احتساب را به وی یادآوری کرده است: «[به او حکم شد که] ...امر به معروف و نهی از منکر کند، در تسویت و تعدیل موازین و مکاییل جهدی بلیغ نماید؛ چنان‌که در بیع و شِراء خیانتی نرود و مسلمانان مغبون و متضرر نگردند...» (منتجب‌الدین بدیع، ۸۳).

وضع حسبه در دوره نخست ایلخانی

سازِکار اداری شهرها در روزگار هجوم مغول، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شد. نهادها و تشکیلاتی شد که کارکردها و وظایف مذهبی داشتند، بیش از دیگر نهادها از این هجوم آسیب پذیرفتند. سازمان حسبه که در این هنگامه ضامن اجرای شریعت در جامعه و مُجری قاعده معروف اسلامی «امر به معروف و نهی از منکر» تا روی کار آمدن ایلخان مسلمان، دوره فترت را سپری کرد؛ فترتی که تا ۶۹۴؛ یعنی هنگام اسلام آوردن غازان‌خان (۷۰۳ – ۶۹۴ ق) ماندگار بود.

خواجه رشید در شرح اصلاحات غازان، از دو منصب احتساب و نظارت دو محتسب بر امور مالی و اکیال و اوزان یاد می‌کند، اما سخن او در این باره در عهد ایلخانان مسلمان، صریح نیست (رشیدالدین فضل‌الله، ۲۸۹ – ۲۸۸). باری، نخجوانی آشکارا از محتسبانی سخن می‌گوید که حقوق و مستمری‌شان بر عهده بازاریان بوده است (نخجوانی، ۱/ ۳۱۴ و ۲/ ۲۲۶ – ۲۲۵). اینکه نخجوانی از وظایف و ماهیت عمل این منصب دقیق سخن می‌گوید، خود از پیشینه این شغل در دوره مسلمانی ایلخانان و فعالیتش در این دوره حکایت می‌کند. نخجوانی هم‌چنین از «امیر عسس» یاد می‌کند که محافظت شب‌هنگام از بازار بر عهده او بود. وی مقام او را با مقام محتسب متفاوت می‌داند (نخجوانی، ۱/ ۱۵۸ – ۱۵۷). به هر روی، امور سیاسی ـ اجرایی و امور انتظامی شهرها در این زمان بیش‌تر به یک‌دیگر نزدیک بوده‌اند. امور انتظامی و اجرایی در

۱. این منشَئات، مکاتیب و امثله و مناشیر به‌ویژه مراسلات رسمی و دولتی دیوان انشای سلطان سنجر را در بردارد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

مناطقی که مغولان مستقیم در آنها نفوذ داشتند، هم‌زمان و گاه با مسئولیت مقامات واحدی سامان می‌گرفتند. جایگاه و نقش نهاد «حسبت» نیز دست‌کم تا عهد مسلمانیِ ایلخانان، در وضع نامشخصی در چارچوب همین امور جای می‌گرفته است.

گویی منصب «محتسبی» در دوره نخست ایلخانی جایگاه و اعتبار دیرین خود را از دست داد و قدرت و اختیارات محتسب در حوزه بازار و در عرصه عمومی جامعه به دیگر مقامات شهری همچون شحنگان، باسقاقان، حاکمان و نائبان آنان و داروغگان واگذار شد و آنان به امور بازار و پاس‌داری از نظم و اخلاق عمومی جامعه می‌رسیدند؛ چنان‌که ابن‌عمران پس از فتح بغداد با عنوان حاکم و علی بهادر با عنوان شحنه بغداد منصوب شدند (آیتی، ۳۰). گمان می‌رود پیش از مسلمانی ایلخانان، «شحنگان» به جای نقش «محتسبان» به اجرای وظیفه می‌پرداختند؛ زیرا گاهی گزارش‌هایی در این باره دیده می‌شود که مقامی با عنوان «شحنه بازار» مسئول برقراری نظم و انتظام بوده است (جوینی، ۳/ ۲۹۲). رشیدالدین نیز بر همین مطلب تأکید می‌کند و در *جامع التواریخ* چند بار لفظ «اوزان» را به کار می‌برد: «و علی‌بهادر را بشحنگی اورتاقان و اوزان نامزد کرد[1]» (جامع التواریخ، ص ۳۰۶). نمونه دیگر در این‌باره، گزینش علیبک به شحنگی و باسقاقی اهر است (نخجوانی، ۲/ ۳۷).

بر پایه شواهد این دوره، باسقاقان نیز در شمار رقبای اصلی و حتی جانشینان محتسبان بودند؛ چنان‌که در زمان اباقا خان (۶۸۰ – ۶۶۳ هـ‌ق)، اداره امور دولت در ایالت فارس به باسقاقان واگذار شده بود. اوائل زمام‌داری وی، یرلیغی برای رتق و فتق ایالت فارس به نام «سوغونجاق» صادر شد. او بی‌درنگ به شیراز رفته و باسقاقی این ملک را به محمّد بیک و تونیاق و بلغان سپرد (زرکوب شیرازی، ص ۱۵۸). در سال‌های نخست، پس از مرگ آخرین اتابک، از چنین مأمورانی نام برده می‌شود[2].

نمونه دیگر از این دست، در قلمرو قراختائیان کرمان بوده است. ناصرالدین منشی

۱ . «اوران» یا «اوزان» در اصطلاح مورخان آن روزگار، در معنای «عملجات» و صنعت‌گران و پیشه‌وران به کار می‌رفته است (جامع التواریخ، طبع کاترمر، ۳۰۶).

۲ . برای نمونه، ر.ک: انتصاب شحنگان، باسقاقان، داروغگان و حاکمان شهر شیراز در زرکوب شیرازی، ۱۷۲ ـ ۱۵۶.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

کرمانی در *سِمط العُلی للحضرة الوُلیا* گزارش می‌کند که پس از تسلیم پادشاه خاتون حکمران قراختائیان کرمان در برابر بایدو (از جمادی الاولی تا ذی‌القعده ۶۹۴)، شهزاده کردوجین نصرت ملک در کرمان حاکم نافذ امر و نهی شد و «سراغای باورجی» به حکم یرلیغ بایدو، منصب باسقاقی کرمان یافت. (ناصرالدین منشی کرمانی، ۷۷).

بنابراین، می‌توان ادعا کرد که نهاد حِسبه در دوره نخست ایلخانی در سنجش با وضع پیشین آن، قدرت و اختیارات نخست خود را از دست داده بود و دوره گُم‌نامی‌اش را سپری می‌کرد. اختیارات محتسب رئیس سازمان حسبه، در این برهه یا به مقامات نوپدید با خاستگاه مغولی سپرده یا ـ در وضع بهتری ـ اختیارات و وظایفش میان او و دیگر مأموران خرد کشوری تقسیم شد. چنین فترتی بیش‌تر از حضور ناگهانی قوم فاتحی سرچشمه می‌گرفت که افزون بر ناآشنایی با ساختار و قواعد اداری و امور کشوری قوم مغلوب، آیین و دینی جز دین رعایای جدید خود داشت. این عامل موجب شد که به تشکیلات اداری و اجرایی شهرهای ایران به‌ویژه جایگاه مناصب مذهبی همچون «حسبت» بی‌اعتنا باشد و ساختار اداری و اجرایی تازه‌ای به جای آن پدید آورَد که در آن اداره امور شهری بیش‌تر به امیران و شاهزادگان مغولی واگذار می‌شد.

به هر روی، این فترت تا ۶۹۴ قمری؛ یعنی سال اسلام آوردن سوی غازان‌خان (۷۰۳ – ۶۹۴ ق) وجود دشت، اما پس از این کار مسلمانی بالا گرفت و حکومت شیوه اسلامی را در پیشه کرد و بر نهادها و مناصب اسلامی زنده شد و رشد کرد و «محتسب» در قالب مأموری خدر در کنار دیگر صاحب‌منصبان مغولی همچون شاهزادگان و امیران و فرماندهان تومان و هزاره و صده و باسقاقان و شحنگان و قورچیان و قوشچیان، به کار خود سرگرم شد. از این‌رو، ناگزیر باید از دوره غازان‌خان به‌ویژه اصلاحات وی در حیات تشکیلات حسبه یاد شود. البته تنها برخی از اصلاحات

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

او گزارش می‌شوند که در احیا و کارکرد نهاد حسبه در عصر ایلخانی تأثیر گذارد[1].

وضع حسبه در دوره دوم ایلخانی

الف) اصلاحات غازان‌خان و تأثیر آن در عملکرد دستگاه حسبه

غازان‌خان وارث سرزمینی بود که هنوز بسیاری از ویرانی‌های نیاکان و پدرانش در آن، آباد نشده، خزانه بر اثر جنگ‌های پیاپی و ول‌خرجی‌های گیخاتو (۶۹۴ - ۶۹۰هـ‌ق) و وزیرش صدر جهان (م ۶۹۷ ق) تهی شده، کار اسلام بر اثر کشمکش‌ها و فراز و نشیب‌های دوران خان‌های نامسلمان سستی گرفته بود و مردم، فقیر و ناخشنود بی‌بسامان و جنگ‌زده بودند. بنابراین، او می‌بایست کشوری یک‌پارچه و استوار، خزانه‌ای آباد، مردمی راضی و دین و فرهنگی قوی و ریشه‌دار پدید می‌آورد. از این‌رو، بر پایه سنت‌های ایرانی و آموزه‌های اسلامی به اصلاحات فراگیری دست زد و قانون‌های تازه‌ای را اجرا کرد؛ چنان‌که فرمان داد همه قُضات، علما و مدیران امور شرعی همچون محتسبان، دعاوی را بر پایه قواعد شرعی و موازین عدل، حل و فصل و از تزویر و ستم دوری کنند. این فرمان در تسهیل کار محاکم و رسیدن حق به حق‌دار مؤثر بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۲۲۱). رباخواری، از ظلم‌هایی به شمار می‌رفت که آن را بر مردم روا می‌داشتند. بنابراین، آنان به قرض و گرفتاری مالی، سنگین‌بار بودند و همین عامل، جامعه را به فساد و تباهی کشیده بود. رباخواری از زمان اباقاخان (۶۸۰ - ۶۶۳ ق) بسی رونق گرفت و فرومایگان به همین سبب، دولت‌مند و دولت‌مندان به فقر و ناداری دچار شده بودند. بیش‌تر رباخواران، از جرگه اویغور[2] و مغول به شمار

۱. برای آگاهی از شرح اصلاحات غازان و پی‌آمدهای قواعد و فرمان‌های جدید او، ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، ۱۶۱ به بعد؛ خواندمیر، ۳/ ۱۹۰ ـ ۱۵۹؛ پطروشفسکی، ۲۵ ـ ۱۶؛ سلطان‌زاده، ۱۰۸ ـ ۱۰۳.

۲. قوم اویغور از قبایل تاتارند که نخست در حوضه عُلیای نهر ارقون از شُعب شط آمور و دامنه‌های جبال قراقروم (یا بلنوئی حالیه) ساکن بودند و همچون دیگر طوایف مغول به بیابان‌گردی سر می‌کردند. کلمه «اویغور» از ترکیِ کهن به معنای «به هم پیوستن و کمک کردن» است. خان ترک، اوغوزخان نُه پسر داشت که جمع آنها را اویغور گفته‌اند. اویغورها از معروف‌ترین ملل ترک به شمار می‌روند که فرهنگ و زبانشان پایه دیگر زبان‌های ترکی است و از نخستین ملل ترک‌زبان بوده‌اند که ←

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

می‌رفتند و بسا مردمی که از بازپرداخت وام خود ناتوان می‌ماندند و همراه با زن و بچه خود، به بردگی آنان گرفتار می‌شدند.

اینکه حکام ولایات از پرداخت عوارض و مقرری به مرکز عاجز می‌ماندند و «گدایان سیاه‌کار» به رباخوار پول می‌دادند و حکومت ولایات را از آنان می‌خریدند و به منصب عالی حکومتی می‌رسیدند، از دیگر گرفتاری‌های برآمده از رباخواری بود. این نودولتان به زور از مردم عوارض و مالیات می‌گرفتند و از محصلان مالیات، رشوه می‌ستاندند و از این‌رو، عوارض مقرر به خزانه نمی‌رفت. رباخواران در کار خرید و فروش سلاح نیز دخیل بودند و از این راه، ثروت هنگفت می‌اندوختند. سرانجام افراد اصیل و آبرودار، وام‌دار شدند و فرومایگان رباخوار، طلب‌کار. غازان این معایب را دریافته بود و از این روی، فرمانی صادر و رباخواری را یک‌سره منع کرد. بر پایه این فرمان، بسیاری از ثروت‌مندان رباخوار آسیب دیدند، اما جامعه بیمار رو به بهبود گذارد[1] (رشیدالدین فضل‌الله، ۳۲۲ – ۳۱۸).

شُرب مُسکِرات بسی رواج یافته بود که این خود از گرفتاری‌ها و بدبختی‌های مردم و نبود مانع حکومتی در این زمینه، سرچشمه می‌گرفت؛ چنان‌که بدمستی و عربده‌کشی در بازارها و مجامع عمومی رواج داشت و به دنبالش، دعوا و زد و خورد پیش می‌آمد که گاهی به قتل می‌انجامید. بر پایه شرع اسلام شرب مسکر حرام است و غازان از همین روی، فرمانی صادر کرد تا بر پایه آن، مست‌های کوی و برزن را بگیرند و برهنه کنند و بر درختی ببندند تا عبرت رهگذاران شود. پس از صدور این فرمان که به سراسر ولایات فرستاده شد، دیگر کسی زهره داشت که مستانه در مجمع عام نمایان شود (رشیدالدین فضل‌الله، ۳۲۶).

برخی از روستاها، بر اثر ویرانی‌های جنگ‌ها و اختلال‌ها و ناآبادانی‌ها، حمام و مسجد نداشتند و مردمانشان از این دید روزگار سختی را می‌گذراندند. شاید ویرانی

به اسلام گرویدند. برای آگاهی بیش‌تر درباره اویغورها، ر.ک: مستوفی، ۵۶۳ به بعد؛ اقبال آشتیانی، ص ۱۶.

۱. برای آگاهی از پدیده «رباخواری» در عصر ایلخانی، ر.ک: آیتی، ۱۹۱.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

مساجد بیش‌تر در دوران بودایی‌گری و رونق کار یهودیان صورت پذیرفته باشد. به هر روی، غازان فرمانی صادر کرد که بر پایه آن در همه روستاها و سراسر ولایات، مساجد و حمام ساخته شود و چنان‌که کسانی از این کار جلوگیری کنند، مجرم شناخته شوند. کمابیش نزدیک به دو سال سراسر جای‌های کشور از مسجد و حمام برخودرار شد. او سپس فرمان که درآمد حمّام‌ها، وسایل مساجد (فرش و چراغ و نفقه خُدام آنها) را تأمین کنند (رشیدالدین فضل‌الله، ۳۲۵). بنابر قاعده، نظارت بر اجرای چنین فرمانی بر عهده محتسب و ساختار اداری احتساب بود.

هم‌چنین گشایشی در کار کیل و پیمانه و سکه پدید آمد که در آن دوران یک‌نواخت نبود و گرفتاری‌هایی در کار اقتصاد و زندگی روزانه مردم پدید آورده بود. بنابراین، کیل و پیمانه‌ها بار دیگر بررسی و یک‌نواخت شدند و مقرر کردند «که در تمامت ممالک موازن و مساوی وزن، تبریز باشد تا هر کس کم و بیش نکند و مظلمه خلق نبرند و نیز نقود را به واسطه تفاوت وزن از ولایتی به ولایتی نقل نکنند و چنان‌که عیار زَر و نقره در ملک متساوی شد، اوزان نیز متساوی باشد...». مراقبت از پیمانه‌ها و اندازه‌ها بر به محتسب و شحنه واگذار و دست آنان در سیاست کردن مجرمان، باز گذاشته شد (رشیدالدین فضل‌الله، ص ۲۹۰ – ۲۸۹).

بنابر گزارش‌ها درباره اصلاحات غازانی، ایلخان و وزیرش رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۸ – ۶۴۵ هـ‌ق) در پی احیای دولتی اسلامی بودند تا جامعه را به قالب اسلامی پیشین خود باز گرداند؛ زیرا در دوره نبود سلطانی مسلمان، قید و بندها گسیخته شده بود و احکام شرعی پاس‌داری نمی‌شدند؛ می‌خانه‌ها و خرابات در هر کوی و برزنی بر پا و تظاهر به روزه‌خواری و بی‌حجابی، نمایان بود و مردم کوچه و بازار افزون بر خوردن و نوشیدن مِی در مکان‌های عمومی که محل تلاقی افکار و آسودگی و گذران وقتشان به شمار می‌رفتند، به نوای موسیقی و آواز گوش فرا می‌دادند و کَعبتین و شرطنج می‌باختند[1].

۱. برای نمونه، ر.ک: آیتی، ص۳۱ درباره «موسیقی» و ص ۱۵۱ درباره «شطرنج». هم‌چنین ر.ک: خواندمیر، ج ۳، ص ۱۶۶ درباره «شراب‌خواری» و ۱۶۷ درباره «روسپی‌خانه‌ها». نیز درباره ←

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

به همین سبب، سخت‌گیری درباره منع شرعی از مَنهیات و مُنکرات، ناگزیر می‌نمود تا بار دیگر مقررات اسلامی برقرار شوند و جامعه هیئت و حالت گذشته‌اش را بازیابد. غازان و وزیرش در اجرای چنین اصلاحاتی، با چه سازکاری کار می‌کردند؟ بی‌گمان، آنان به ساختاری نیاز داشتند که بر همه حالات و حرکات و اعمال خرد و کلان مردم (وضیع و شریف و حتی شاهان و اَشراف) نظارت کند تا کسی از راه پیش‌نهادهٔ اسلام برای امت، منحرف نشود. با استناد به متن اصلاحات غازان، این وظیفه بر عهده «نهاد حسبه» گذاشته شد.

ب) وظایف فقهی نهاد حسبه در عصر ایلخانی

با توجه به وجود نهاد حسبه در عصر ایلخانی و تلاش‌های غازان‌خان و وزیرش برای احیای آن، این پرسش پیش می‌آید که حکومت در این زمان چه وظایفی را بر عهده این نهاد گذاشته بود؟ پاسخ‌گویی به این پرسش زمینه‌ای برای رسیدن به پاسخ سؤال اصلی این تحقیق (چگونگی وضع و تحولات نهاد حسبه در عصر ایلخانی) فراهم می‌آورد. کتاب‌های حسبه به‌ویژه *معالم القربة فی احکام الحسبة* که در روزگار حکومت ایلخانی نوشته شده است، در پاسخ‌گویی بدین پرسش بسیار به کار می‌آیند. محمد بن‌محمد بن‌احمد معروف به ابن اخوه قرشی (۷۲۹ – ۶۴۸ ق) نویسنده این کتاب خود محتسب سخت‌گیری بود که بر پایه آگاهی‌های شغلی و اطلاعات فراوانش درباره احکام و مقررات اسلام، چنین کتابی را سامان داد. او با استناد به آیات قرآن و احادیث، نخست به حکم فقهی هر موضوع می‌پردازد؛ سپس آن را با وضع موجود در روزگار خود تطبیق می‌کند و کمابیش به همه صنف‌های پیشه‌وران و راه و رسم کسب و تقلب و تدلیس آنان و وظیفه محتسب و بازرس در برابر پیشه‌وران ناصالح، می‌پردازد. موضوع کتاب بیان احکام حسبت است. حسبت در اصطلاح اداری اسلامی، درباره رسیدگی به کار بازار و کوی و برزن و خرید و فروش‌ها و جلوگیری از تقلبات کاسبان و صنف‌ها و... به کار می‌رفته است که از دید سازکار اداری جدید، بخش‌هایی از وظایفش اکنون بر عهده شهرداری، نیروی انتظامی،

روسپی‌گری، ر.ک: تاریخ جهانگشای جوینی، ۱/ ۹۱؛ بیانی، ۵۵۴ ـ ۵۵۳.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

دادگستری، سازمان تعزیرات و ستاد امر به معروف و نهی از منکر است.

مؤلفـان کتاب‌هـای حسـبه همچـون ابن‌اخـوه (م ۷۲۹ ق) و شـیزری (م ۵۸۹ ق[۱])، وظایف محتسب را با توجه به صنف‌های اقتصادی و اجتماعی، سامان داده‌اند. آشنایی با این وظایف، پاسخ به پرسش نخستین است که با گزارش کوتاهی درباره این وظایف و گنجاندن آنها در دسته‌های پنج‌گانه زیر، به سرانجام می‌رسـد. البتـه مقصـود وظـایف و مسئولیت‌هایی است که از دید فقهی بر عهده رئیس حِسبه بود نه رفتار اجرایی محتسبان در میدان عمل.

۱. نظارت بر اصناف

اصناف به واحدهای تولیدی، خدماتی و تجاری تقسیم می‌شدند. مراقبت درباره کـار پیشه‌وران و تاجران و جست‌وجو در احوال بازاریان، در فرمان‌های انتصـاب محتسـبان در ادوار مختلف تاریخی، پیوسته تکرار شده است. حتی پیش از پیدایی نهاد حِسـبه در جوامع اسلامی نیز کسانی به نظارت بر بازارها گماشته می‌شدند.

۲. احتکار

نویسنده درباره احتکار معتقد است: «چون محتسب ببیند که کسی آذوقـه را احتکـار کرد؛ یعنی به هنگام مناسب خریده و منتظر است تا به بهای آن بیافزایـد، بایـد او را بـه فروش آن وادارد». او احتکار را «حرام» می‌دانسـت و از نظـر وی محتسـب می‌بایسـت محتکر را به فروش کالا وامی‌داشت و از این کار جلوگیری می‌کرد که کسی به پیشـواز کاروان حامل کالا بـه شـهر بـرود و جنس‌هـا را بـه بهـایی ارزان‌تـر بخـرد (ابن‌اخـوه، ۵۲ – ۵۰).

۳. تقلبات در اندازه و پول

ابن‌اخوه در باب نهم کتاب خود، بحثی گسترده درباره اوزان و اندازه‌های رایج در آن روزگار آورده و به‌ویژه به پدیده کم‌فروشی، گران‌فروشـی و تقلبـات و تزویـرات رایـج

۱. نـهـایـة الـرتـبـة فـی طـلـب الـحسبـة نوشته عبدالرحمان بن‌نصر شـیزری اسـت کـه در کتاب‌های حسبه پس از خودش همچون معالم الـقـربـة فی احکـام الـحسبـة نوشـته ابن‌اخـوه، بسی تأثیر گذارد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

میان پیشه‌وران زمان خود اشاره کرده و نوشته است: چون قنطار و رطل و درهم پایه داد و ستد و سبب اعتبار کالاهاست، محتسب باید آنها را بشناسد و بررسی کند تا در آن تقلب و تزویری راه نیابد. واحدهای وزن در سراسر شهرها و کشورهای اسلامیِ آن دوران یک‌سان نبودند و از این‌رو، بازرسی کار کاسبان از این دید، دشوار می‌نمود. محتسب مکلف بود که ترازودارانِ را به استفاده از ترازوی صحیح و بی‌عیب و وزنه‌های آهنی و «ممهور» وادارَد و گاه و بی‌گاه، مثقال‌ها، سنگ‌ها و رطل‌ها و حبه‌ها را بیازماید و گاه قپان قبطی و پیمانه‌ها را بازرسَد و اگر غش و تقلبی ببیند، متقلب را کیفر کند. نویسنده درباره وزنه‌ها چنین می‌نویسد:

> وزنه‌ها باید آهنی باشد و مُحتسب آنها را بیازماید و خود مهری به آنها بنگارد و نباید از سنگ بسازد؛ زیرا چون به هم بخورند و از وزنشان کاسته می‌شود، اما اگر آهن در دسترس نباشد، وزنه‌های سنگی را باید در پوست کند و پس از آزمایش بر آنها مهر زند و هر زمان آنها را بازبیند تا از چوب و سر شلغم همانند آنها را درست نکنند...». بنابراین، برای اطمینان درباره درستیِ رفتار کاسبان «بر محتسب است که مثقال‌ها و سنگ‌ها و رطل‌ها و حبه‌ها را بدون آگاهی صاحبانشان، بررسی و آزمایش کند. او در جای دیگری باز از تقلبات دیگر صنف‌ها در اوزان و پیمانه‌ها و منع از کم‌فروشی سخن می‌گوید (ابن اخوه، ص ۷۳ – ۶۳. نیز ر.ک: شیخلی، ص ۱۱۸). چنین نمونه‌هایی، بر توجه مؤلف به احکام اسلامی دلالت می‌کند؛ چنان‌که قرآن در آیات گوناگونش، درباره پی‌آمدهای کار کم‌فروشان و گران‌فروشان به آنان هشدار داده است[1].

٤. نظارت بر اصناف بازار

زندگی شهری و تجارت و بازرگانی در دوران ابن‌اخوه، روندی صعودی داشت و

۱. «وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ! الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»؛ وای بر کم‌فروشان که چون از مردم پیمانه گیرند، پر می‌گیرند و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند، [از آن] می‌کاهند» (مطففین، آیه ۱). نیز هود، آیه ۸۵، شعراء، آیه ۱۸۱ و ۱۸۲. به‌رغم این آموزه‌ها، کم‌فروشی و گران‌فروشی کمابیش در دوران اسلامی دیده می‌شده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

امنیت و آرامش، توجه به فرهنگ و دانش عمومی، و پاس‌داشت نسبی مصالح و منافع بیش‌تر مردم، کمابیش نزد زمام‌داران و اولیای امور مهم بود. از همین روی، ابن‌اخوه که خودش سال‌ها محتسب شهر بود و به تعبیری کارهای شهرداری، شهربانی و دادستانی را سامان می‌داد، به پیچیدگی کار کسبه و تقلبات و تزویرات برخی از آنان، بسیار آگاه بود و می‌کوشید متصدیان امور احتساب را در سرزمین‌های اسلامی، به کارها و مسئولیت بزرگشان آگاه کند. بنابراین، نکاتی درباره توجه او به امور اصناف داخل و خارج بازار و هم‌کارانش گزارش می‌شود. برای نمونه، آموزه‌های وی در باب دوازدهم کتابش درباره خمیرگیران و نانوایان، از توجه وی به بهداشت و سلامت عمومی حکایت می‌کند[1]:

> باید محتسب، نان‌پزان و نانوایان را ملزَم کند تا سقف تنور را بلند بسازند و دودکش‌های فراخ تعبیه کنند و نیز به هنگام تعمیر آتش‌خانه (دهنه تنور) را جارو کنند و ظروف را بشویند و آب پاکیزه به کار برند و تغار خمیر را بشویند و تمیز کنند و با حصیر بپوشانند و هرگز خمیرگیر نباید به وسیله پاها و زانوان و آرنج‌های خود خمیر را به عمل آورد؛ چه این کار خوار گرفتن طعام است و چه بسا که از عرق بغل یا بدنش در خمیر می‌افتد و نیز به هنگام خمیر گرفتن، جامه‌ای با آستین‌های تنگ پوشد و دهان‌بند داشته باشد؛ زیرا چه بسا به هنگام عطسه یا سخن گفتن از آب دهان یا بینی او در خمیر می‌افتد و بر گریبانش دستاری سفید ببندد تا از ریزش قطرات عرق مانع باشد ... به هنگام روز، خمیرگیر کسی را نزد خود بگمارد که مگس‌پران به دست گیرد و مگس‌ها را براند... (ابن‌اخوه، ص ۷۸ – ۷۷. نیز ر.ک: شیزری، ۲۲).

او در باب سیزدهم کتاب درباره حسبت بر بریان‌گران تأکید می‌کند که با فرض امکان‌پذیری، تنها چهارپایان فربه و لطیف شهریِ علف‌خوار را ذبح کنند و مراقب

۱. شیزری نیز در نوشته خود، حفظ نظافت و بهداشت را بر اهل اصناف ضروری و واجب می‌شمرَد و محتسب را مسئول نظارت بر پاکیزگی کالای تولید شده و وسایل تولید و کارگاه‌ها می‌داند (شیزری، ۲۲ به بعد).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

باشند که هنگام وزن کردن درون گوشت حیوان وزنه‌ای قرار ندهند، قبل از آویختن حیوان باید شکم و پوست و دیگر اعضای حیوان را از سرگین و خون و دیگر آلودگی‌ها پاک کنند و گوشت پخته و سالم را به مشتریان بدهند.

به گفته او محتسب درباره کباب‌پزان باید بیش‌تر مراقبت کند تا کباب کوبیده را هرگز با مواد نامطلوب مانند دنبلان و پیه کلیه و کبد نیامیزند؛ زیرا این کارها تدلیس و مراقبت محتسب در این‌باره لازم است. محتسب باید کباب‌پزان را مکلف کند که هنگام دست کشیدن از فروش و بازگشتن از دکان، بر گوشت یا کباب نمک بپاشند و آن را در ظرفی تهی بگذارند تا از حشرات زمین محفوظ بماند. چنین سفارش‌هایی به گروه‌های لکانه‌پز، جگرپز، کله و پاچه‌پز، کیپاپز، هریسه‌پز، ماهی‌پز و... نیز در کتاب وی دیده می‌شود (ابن‌اخوه، ۷۹ به بعد).

او در فصل بیستم کتاب درباره زولبیاپزان و ویژگی‌های آرد و ضرورت به کارگیری روغن کنجد خالص در این فرآورده سخن می‌گوید و درباره حلواپزان یادآوری می‌کند:

> حلوا انواع بسیار دارد و نمی‌توان آنها را به یک صفت توصیف کرد؛ در آن موادی از قبیل نشاسته، بادام، پسته، خشخاش به کار می‌رود و مشهورترین آنها حلوای عسل صابونی، لوزینه (بادامی)، خشخاشی، پسته‌ای، قاهریه، قطّاب، سرگنجشک، زولوبیا فرنگی است [او از ده‌ها گونه زولبیای دیگر نام می‌برد و تأکید می‌کند] حلوا را باید خوب بپزند تا ناپخته یا سوخته تحویل مشتری ندهند و شیرینی آن باید عسل زنبور باشد نه قند یا مواد دیگر (ابن‌اخوه، ۱۰۳ به بعد).

آموزه‌های وی درباره قصابان نیز خواندنی است. او از سلاخان می‌خواهد حیوان حلال‌گوشت را بر پایه قانون شرع ذبح کنند[1]:

> باید که محتسب قصابان را نگذارد تا بر در دکان‌هایشان کشتار کنند و معبر

۱. بسیار محتمل است که ابن‌اخوه در توضیح وظیفه سلاخان بدین آیه شریفه نظر داشته باشد: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...»؛ حرام شد بر شما گوشت حیوان مرده و خون و گوشت خوک و آنچه به غیر نام خدا ذبح شود و خفه شده و به سنگ زده و از جای بلند افتاده و به ضرب شاخ مرده و آنچه درندگان از آن خورده باشند... (مائده، آیه ۳).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

عمومی را آلوده سازند. حق آن است که در کشتارگاه ذبح کنند، گوشت را در خارج از دکان نیاویزند ... و نیز محتسب فرمان دهد که گوشت بُز را از گوسفند جدا گذارند ... محتسب باید از فروش حیوان مریض به جای حیوان سالم جلوگیری کند و چون کار قصاب پایان یافت، باید روی تخته قصابی نمک کوبیده بپاشد تا به هنگام گرما، کِرم نگذارد و نیز آن را با حصیر بپوشاند. هرگاه محتسب شک کند که حیوان میته است یا مذبوح، با آب بیازماید؛ اگر بر روی آب بیاید مرده است و اگر در ته آب بماند مذبوح است و نیز اندکی از آن را به آتش افکند، اگر بچسبد میته و اگر نه، مذبوح و حلال است. هم‌چنین است در تخم مرغ که فاسدش بالای آب و تازه‌اش به ته آب می‌رود... (ابن‌اخوه، ۹۰ – ۸۷).

ابن‌اخوه در فصل ۲۷ به نظارت بر کار شیرفروشان می‌پردازد. از دید او، این پیشه‌وران باید ظروف شیر را با لیف برگ خرما خوب بشویند و ظروف شیر را بپوشانند تا از نفوذ مگس و دیگر حشرات در آن جلوگیری شود. سهم هر یک از شیرفروشان باید معین باشد؛ زیرا اگر شیر در موعد مقرر مصرف نشود، فاسد و ترش می‌شود. شیرفروشان باید از فروش شیر آمیخته با آب یا شیر بی‌چربی خودداری کنند. به گفته او، برای شنخت شیر خالص و شیر آمیخته با آب، مویی درون شیر کنید و بیرون آورید؛ اگر چیزی از شیر به موی نچسبد، آمیخته است. هم‌چنین اگر قطره شیر خالص را به پارچه‌ای بچکانید، بر آن می‌ماند و اگر با آب آمیخته باشد، به پارچه فرو می‌رود (ابن‌اخوه، ۱۳۰ – ۱۲۹). وی هم‌چنین محتسب را درباره نظارت بر کار دیگر فروشندگان و اصناف تولیدی و تجاری درون بازار همچون بزازان، دلالان، پارچه‌بافان، خیاطان، رفوگران، گازُران، کلاه‌دوزان، حریربافان، رنگ‌رَزان، پنبه‌فروشان، کتان‌فروشان، صرافان، زرگران، مس‌گران و آهن‌گران موظف می‌داند و مسئولیت‌های وی را درباره هر صنفی جدا جدا شرح می‌دهد.

۵. نظارت بر اصناف خارج از بازار

ابن‌اخوه در باب دوازدهم کتاب خود از کار علافان و آسیابانان سخن می‌گوید:

احتکار غله بر علّافان حرام است و نباید گندم بد را به خوب و کهنه را به

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

تازه بیامیزند؛ زیرا این کار تدلیس به مردم است و آسیابان موظف است که غله را پیش از آرد کردن، غربال کند تا از خاک و گل و غبار پاک شود... . محتسب باید هر سه ماه یا کم‌تر آسیابان را به تعویض غربال وادارد؛ چه ممکن است سطح مشبک غربال سست شود. هم‌چنین محتسب باید آرد را بررسی کند؛ زیرا گاهی آرد نخود یا باقلا برای افزودن بر سفیدی، بدان می‌آمیزند و این کار خیانت است و هر که چنین خیانتی ورزد، محتسب باید او را بازدارد و تأدیبش کند. شایسته است محتسب سهمیه‌ای برای آسیابانان تعیین کند که هر روز آن را به دکان‌ها نانوایی ببرند. هم‌چنین بر محتسب است که عمل علافان و آسیابانان را تحت نظر بگیرد و پیمانه‌ها و وزن‌ها و عیارهای آنان را رسیدگی کند (ابن‌اخوه، ۷۵ – ۷۴؛ شیخلی، ۸۵ به بعد).

او در باب ۵۴ درباره وظایف کشتیبانان می‌نویسد: «محتسب باید مراقبت کند که کشتیبانان و صاحبان مراکب در کشتی‌ها بیش از اندازه بار حمل نکنند تا بیم غرق نرود و نیز از حرکت به هنگام وزیدن باد سخت باز دارد و چون در کشتی زنان و مردان باشند، میان آنان حایلی قرار دهند» (ابن‌اخوه، ۲۰۹).

۶. نظارت بر صنف پزشک و کحال

فصد و رگ‌زَنی در سده‌های میانه بسیار رواج داشت و در ایران نیز تا چند دهه پیش، پزشکان آن را برای درمان بسیاری از بیماری‌ها توصیه می‌کردند. ابن‌اخوه در کتاب خود در این‌باره می‌نویسد:

محتسب باید از فصّاد تعهد بگیرد که به فصد ده تن جز با مشورت پزشکان اقدام نکند و آنان عبارتند از: کسانی که بدنی سخت لاغر یا بدن بسیار خشک، بدن متخلل، بدن سفید سست (شل) یا بدن زردرنگ بی‌خون داشته باشند و کسی که مدت درازی بیمار شده است ... پزشکان در پنج مورد از فصد بازداشته‌اند: پس از هم‌خوابگی، پس از استحمام، به هنگام پُری معده از خوراک، به هنگام پری معده و روده‌ها از فضلات و به هنگام سرما یا

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

گرمای سخت[1] (ابن‌اخوه، ۱۶۸ – ۱۶۶. نیز ر.ک: شیزری، ۱۰۱ – ۹۸).

ابن‌اخوه هم‌چنین وظایف پزشکان را شرح می‌دهد و می‌نویسد:

> شایسته است که محتسب از طبیبان تعهدی را که بقراط از اطبا گرفت، بگیرد و نزد او یاد سوگند یاد کنند که به کسی داروی زیان‌بار ندهند و با سمّ ترکیب نکنند و داروی سقط جنین را به زنان و داروی قطع نسل را به مردان نگویند و چون نزد مریض آیند، از نگریستن به محارم چشم پوشند و رازها را فاش نسازند و هتک حرمت نکنند و از کارهای ناروا بپرهیزند.

او سپس چنین شروط و وظایفی را برای پیشه کحالان (چشم‌پزشکان)، شکسته‌بندان و جراحان بر می‌شمرد و به عاملان احتساب توصیه می‌کند که این گروه‌ها را با کتاب‌های تخصص آنان بیازمایند. وی برای آزمودن کحالان، شکسته‌بندان و جراحان، کتاب‌های حنین بن‌اسحاق (*مقالات دهگانه* درباره چشم)، گفتار ششم کتاب کناش فولیس و کتاب جالینوس (*قاطاجانس*) را توصیه کرده است (ابن‌اخوه، ۱۷۳ – ۱۶۹).

ج) نظارت بر آیین‌های مذهبی و مساجد

نظارت بر برگزاری آیین‌های مذهبی به‌ویژه نماز و قرآن‌خوانی، نظارت بر اداره مساجد و نگاه‌داری و تعمیر آنها از وظایف و اختیارات محتسب بود[2].

۱. نمازگزاری

به گفته ابن‌اخوه فراخواندن همسایگان مساجد برای اقامه نماز در مسجد و مراقبت بر اجرای صحیح شعائر و آیین‌های مذهبی همچون نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز تراویح[3]، از وظایف محتسب بوده است:

> محتسب باید در اوقات اذان بازارها را که جایگاه شیطان است زیر نظر گیرد، هر کس به هنگام نماز به کسب پردازد یا لهو و لعب او را از نماز باز

۱. برای آگاهی از تاریخچه پزشکی در ایران، ر.ک: محقق، ۲۱۴ ـ ۲۱۸.
۲. در این‌باره ر.ک: ماوردی، ۳۹۵ ـ ۳۹۷؛ شیزری، ۱۱۰ ـ ۱۱۳.
۳. این نماز بیست رکعت دارد که آن را در شب‌های رمضان به پا می‌دارند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

دارد، مجازاتش کند و به پیری و مقام اشخاص اعتنا نکند تا مسلمانان پست و زبون نشوند... .

۲. وظایف مؤذنان و متولیان مساجد

به گفته او عدالت، راست‌گویی و امین بودن، وقت‌شناسی و آشنایی با منازل ماه و شکل کواکب، از شروط مؤذنی است:

شایسته است که محتسب وقت‌شناسی مؤذنان را بیازماید و هرکه وقت نشناسد، او را از اذان باز دارد تا آن‌گاه که فرا گیرد. بر محتسب است که از نغمه در اذان؛ یعنی دراز کردن تلفظ و طرب‌ناک کردن آن باز دارد و او را فرمان دهد که چون بر مناره رفت، از نگریستن به حرم مردمان و خانه‌هایشان چشم پوشد و در این‌باره از وی تعهد گیرد و کسی جز مؤذن آن هم در اوقات نماز نباید بر مناره رود.

۳. مراقبت از مساجد و مکان‌های مذهبی

جلوگیری از ورود گدایان، بچه‌ها و دیوانگان به مساجد که به بی‌سامانی نماز و عبادت مردم می‌انجامد و جلوگیری از داد و ستد و خوردن و خوابیدن در مساجد، از دیگر وظایف محتسب بوده که با هم‌کاری خادمان مساجد و کمک‌های آنان، اجرا می‌شده است (ابن‌اخوه، ۱۸۰ – ۱۷۷. نیز ر.ک: سُنامی، ۱۷۶ – ۱۶۳ و ۳۶۷ – ۳۶۴).

د) نظارت بر اخلاق عمومی

نظارت بر اخلاق عمومی شهروندان از وظایف اصلی محتسب به شمار می‌رفت. وی مؤظف بود از خوردن مشروبات، قماربازی و خرید و فروش آلات موسیقی در ملأ عام جلوگیری و درباره برخی از تخلفات اخلاقی مانند زنا و لواط، حدّ یا تعزیر جاری کند. هم‌چنین محتسب می‌بایست از اختلاط زنان و مردان در مراکز عمومی و از اجتماع مرد و زن در مکان‌های خلوت جلوگیری می‌کرد. هم‌چنین نظارت بر آیین کفن و دفن و عزاداری بر عهده او بود.

ابن‌اخوه با استناد به حدیث نبوی، شراب و هر آشامیدنی مست‌کننده‌ای را «حرام» می‌خواند و درباره شُرب خمر می‌گوید: «اگر نزد مسلمانی آشکارا شراب دیده شود، محتسب باید آن را به زمین ریزد و تأدیبش کند...».

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

از دید او، وسایل سرگرمی و آلات موسیقی مانند نی و تنبور و عود و چنگ و...، با فرض آشکار شدن آنها، «حرام»اند و فروش آنها نارواست. البته وی تجسس و پرده‌دری را در این‌باره جایز نمی‌داند و حتی یادآوری می‌کند: چنانچه ساکنان خانه‌ای به آواز و لهو و لعب تظاهر کرده باشند، محتسب باید «از بیرون خانه آنان را نهی کند و درون نرود؛ زیرا وی مکلف است به عمل ظاهر و جز آن را نباید کشف کند» (ابن‌اخوه، ۳۴ – ۳۱).

رسیدگی به مراکز عمومی همچون حمام‌ها، غسال‌خانه‌ها، برگزاری آیین تشیع وتدفین نیز از دید او شروطی دارد که محتسبان به پاس‌داشت آنها موظفند:

> محتسب باید در جنایز و مقابر تفحص کند و هرگاه نوحه‌گرانی دید آنان را باز دارد و تعزیز کند؛ چه نوحه‌گری حرام است. زنان از زیارت قبور ممنوعند ...؛ چون جنازه را بیرون آرند محتسب باید زنان را امر کند که از مردان عقب‌تر باشند و بدانان نیامیزند و نیز باید آنان را از گشودن صورت و سر در پشت میت باز دارد ... و اولی‌تر آنکه زنان را از تشیع جنازه باز دارد و هرگاه شنید که زنی نوحه‌گر یا آوازخوان یا فاجر است، وی را به توبه از گناه وا دارد؛ اگر دوباره مرتکب شود، او را تعزیر و از شهر تبعید کند...» (همان، ۴۵ – ۴۳. نیز ر.ک: شیزری، ۱۱۰ – ۱۰۹؛ سُنامی، ۹۸، ۱۳۲، ۱۵۳، ۲۶۴، ۲۹۲).

او به حمام‌ها و پیرایش‌گاه‌ها نیز اشاره می‌کند و قواعدی را در لزوم مراقبت از این مکان‌های عمومی به‌ویژه از دید بهداشتی برای آنها برمی‌شمرَد:

> محتسب باید فرمان دهد که گرمابه‌داران گرمابه را اصلاح و آب را گرم نگاه دارند ... گرمابه را بشویند، بروبند، هر روز چند بار با آب پاک ـ نه با آب غساله ـ پاکیزه کند و سنگ‌های کف حمام را با چیزهای زِبر بمالند تا سدر و خطنی بدان نچسبد و سبب لغزش مردم نشود. محتسب باید فرمان دهد تا گرمابه را از بامداد باز کنند؛ زیرا مردم پیش از نماز برای طهارت بدان نیاز دارند. سلمانی باید استره‌های خوب و فولادی به کار برَد تا برای مردم سودمند افتد و شایسته است که آرایش‌گر سبک و خوش‌اندام و به کار خود آشنا باشد و در روز نوبت خود چیزی از قبیل پیاز و سیر و گندنا و (تره)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

نخورد. موی بچه را جز به اجازهٔ ولی او و نیز موی برده را جز به اجازهٔ صاحبش نسترَد و موی عذار امرد و ریش مخنث را نتراشد (ابن‌اخوه، ۱۶۳ – ۱۶۰؛ شیزری، ۸۸–۸۷).

هـ) نظارت بر فرهنگ عمومی

نظارت بر کار افراد و گروه‌های تأثیرگذار در فرهنگ عمومی مانند واعظان، منجمان، نامه‌نگاران، اندرزگران، قصه‌پردازان، شاعران، معلمان و... نیز بر عهده محتسب بود.

۱. سخن‌رانان و نقالان

ابن‌اخوه معتقد است واعظی و منبرنشینی رتبه سترگی است. بنابراین، عالم بودن به کتاب و سنت و درست‌زبانی و خوش‌بیانی را از شروط وعظ آورده است:

> بر محتسب است که در کار واعظان بنگرد و کسی را اجازهٔ وعظ دهد که به دیانت و نیکی و فضیلت معروف باشد و نیز دانا به علوم شرعی و ادب و حافظ قرآن و احادیث رسول اکرم و آشنا به اخبار صالحان و حکایات گذشتگان باشد و باید واعظ را در این امور آزمایش کنند؛ اگر از عهده برآمد، به وعظ بپردازد وگرنه، بازش دارند... .

وی سپس مطالبی در حسبت بر منجمان و نامه‌نگاران نوشته است (ابن‌اخوه، ۱۸۱ به بعد).

۲. معلمان و مکاتب

او برای انتخاب معلمان نیز شروط و معیارهایی را برمی‌شمرَد. از دید او معلم باید «اهل صلاح و پاک‌دامن و امین و حافظ کتاب خدا و خوش‌خط و آشنا به علم حساب باشد و بهتر آن است که ازدواج کرده باشد...». وی در باب ۴۶ کتابش، در تعلیم کودکان نکاتی را گوشزد و مربیان را به کارهایی در این‌باره امر و از کارهایی نهی می‌کند: «شایسته نیست که برخی بچه‌ها را برای انجام دادن حوایج و کارهای خود که موجب ننگ خانواده‌هایشان باشد مانند حمل خاک و زباله و سنگ و جز آن بگمارند...» (ابن‌اخوه، ص ۱۷۶ – ۱۷۳؛ شیزری، ۱۰۵ – ۱۰۴).

و) نظارت بر ذمّیان

وضع اهل ذمّه در دوره ایلخانی بر پایه فراز و نشیب‌های سیاسی حکومت در این

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

دوره تغییر می‌کرده است؛ چنان‌که در نیمه نخست عمر این حکومت دوران خوشی را سپری کردند و کمابیش از امتیازاتی همچون امتیازات مسلمانان برخوردار بودند و حتی به گفته ابن‌اخوه چنان نیرویی یافتند که گاه به مسلمانان اجحاف می‌کردند، اما پس از غازان‌خان وضعشان یک‌باره دگرگون شد و اقلیت‌های مذهبی بار دیگر به گروه‌های کم‌برخوردار جامعه پیوستند. به هر روی، نظارت بر امور اهل ذمّه بر عهده نهاد حسبه بود. آنان تابع مقررات ویژه‌ای بودند که محتسب می‌بایست بر اجرای صحیح آنها نظارت می‌کرد. ابن‌اخوه از حدودی برای ذمّی‌ها نام می‌برد که از زمان عمر بن‌خطاب رواج داشتند. مانند توهین نکردن به قرآن، بدگویی نکردن درباره پیغمبر خدا، دست‌درازی نکردن به زن مسلمان، گمراه نکردن مسلمانان، دست‌درازی نکردن به جان و مال آنان، یاری نکردن دشمنان اسلام یا جاسوسان آنان. ذمّیان می‌بایست جامه ویژه‌ای می‌پوشیدند و به‌ظاهر با مسلمانان متفاوت می‌بودند و خانه ذمّی نمی‌بایست به خانه مسلمان مشرف می‌بود. آنان نمی‌بایست در کلیساها ناقوس می‌زدند و کتاب‌های خود را با صدای بلند یا در محضر مسلمانان می‌خواندند و در ملاء عام شراب می‌خوردند و خوک‌های خود را نزد مردم می‌آوردند و بر اسب سوار می‌شدند و سلاح برمی‌داشتند و...[1] (ابن‌اخوه، ۴۱ – ۳۷؛ شیزری، ۱۰۷ – ۱۰۶).

نظارت بر صاحب‌منصبان تا پیش از عصر غازان رواج نداشت، اما پس از این چنین نظارتی نیز برعهده محتسب و سازِکار احتساب بود. ابن‌اخوه در باب ۵۱ کتابش از این وظیفه نظارتی جدید محتسب یاد می‌کند و در لزوم حسبت بر قاضیان می‌گوید:

> اگر قاضی‌ای از رسیدگی به کار مدعیان ابا کند و احکام متوقف و فریاد اهل دعوی بلند شود، محتسب باید او را به وظیفه‌اش آشنا سازد و عُلو مقامش او را از این کار باز ندارد ... اگر قاضی را ببیند که بر کسی خشم گرفته، دشنامش می‌دهد یا کینه می‌ورزد، بازش دارد و پندش دهد و از خدای ـ عز و جل ـ بیم دهد؛ زیرا قاضی نباید به هنگام خشم حکم دهد و یا هذیان

۱. برای آگاهی بیش‌تر از وضع ذمّیان در قرون نخستین اسلامی و فرمان‌های ویژه خلیفه دوم عمر بن‌خطاب درباره آنان، ر.ک: طبری، ج ۵، ص ۱۹۲۴ و ۱۸۳۶ و ۱۷۸۹.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

گوید یا درشت‌خو و بد زبان باشد... (ابن‌اخـوه، ص ۱۹۷؛ شـیزری، ۱۱۵ – ۱۱۳).

پیش از این نیز حسبت والیان و امیران و شاهزادگان مغول یاد شد. البته کار محتسب در این زمینه بیش‌تر به موعظه و نصیحت می‌مانست؛ زیرا از سویی می‌بایست به وظیفه دینی امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کرد و از سوی دیگر نگران خشـم و تغییـر مزاج والی و سلطان بود. بر پایه شرح وظایفی که ابن‌اخوه برای محتسب بـر می‌شـمرَد، تغییر مهمی در کارکرد نهاد حسبه حتی در دوره ایلخـانی پدیـد نیامـد، بلکـه از همـان کارکردهای پیشین برخوردار بود؛ چنان‌که پرفسور ویلم فلور[1] محقق ارزندهٔ هلنـدی در مقاله‌ای با عنوان «منصب محتسب در ایران[2]» این دعوی را تأیید می‌کند و بر ایـن بـاور است که دوره ایلخانان «چهره محتسب را متفاوت از دوران‌های پیش ترسیم نمی‌کند» و محتسب همچون گذشته وظایف شرعی و عرفی داشت؛ چنان‌که از سـویی بـر اجـرای مقررات مذهبی و از سوی دیگر بر روابط عمومی افراد و اخلاق عمومی جامعه نظارت می‌کرد (Willm Floor, pp ٥٤).

«مُحتسبی» بر پایه آموزه‌های اسلامی، پیشه‌ای فراتر از بازرسی و نظارت بر بازار بـود و شغل و مسئولیتی دینی در جوامع اسلامی شناخته می‌شد؛ چنان‌که نویسنده *معـالـم الـقـربـة* می‌گوید، «حسبت» از پایه‌های امور دینی به شمار می‌رفت و «محتسـبی» را وظیفه‌ای دینی از باب امر بـه معـروف و نهـی از منکـر می‌دانسـتند (ابن‌اخـوه، ص ۹). نویسنده *دستـور الـکـاتـب فـی تـعـیـین الـمـراتـب* نیز بر همـین بـاور است و وظیفه محتسب را امر به معروف و نهـی از منکـر می‌دانـد (نخجـوانی، ۱/ ۳۱۶ و۳۷۳). نخجوانی به محتسب جدید دارالملـک تبریـز، امـام ضـیاءالدین محمـد چنـین توصیه می‌کند: «... به امر معروف و نهی منکر چنان‌که در کتب فقهی مسطور است قیـام نماید و طوایف مسلمانان را بر اقتضای آثـار شـریعت و امـر معـروف و نهـی از منکـر دارد...» (نخجوانی، ج ۲، ص ۲۲۴). اینان همچون متقدمان خود، حسبه و فریضه «امر به

۱. Willm Floor.

۲. The Office Of Muhtasib In Iran.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

معروف و نهی از منکر» را هرگز با یک‌دیگر متفاوت نمی‌دانستند.

مسئولیت اجرای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در عصر ایلخانی نیز همچون دوره پیش از این، از شئون محتسب و سازِکار وی قلمداد گشته است. با توجه به این روی‌کرد، مسئله «ماهیت مذهبی یا نامذهبی منصب محتسب» مطرح می‌شود و این پرسش پدید می‌آید که چه کسی می‌بایست این منصب و مسئولیت را بر عهده می‌گرفت؟

به‌رغم اصرار آموزه‌های اسلامی بر واگذاری این منصب به فقیهان و روحانیان و به‌رغم تأکید فقها بر گماردن سرپرستی مذهبی بر این نهاد، بیش‌تر کسانی که در قرون نخستین اسلامی به‌ویژه دوره سلجوقی (۵۹۰ – ۴۲۹ ق) بر این منصب می‌نشستند، شغل مذهبی نداشتند. نظام الملک آشکارا می‌نویسد: مقام محتسب بنابر رسم معمول به کسی از خواص یا خادمی یا ترکی کهن‌سال داده می‌شد (نظام الملک طوسی، ۶۴؛ چاپ هیوبرت دارک، ۵۹)؛ زیرا حکومت به کارگزاران ترک بیش از دیگران اعتماد داشت و به جای فقاهت و اجتهاد محتسبان، به وفاداری و دلیری آنان توجه می‌کرد. از این‌رو، خرده‌کاری‌های احکام فقهی به‌درستی اجرا نمی‌شد و آرام‌آرام سلیقه افراد به جای موازین شرعی می‌نشست و همین عامل موجب شد که در گذر زمان محتسبانی ناآشنا با احکام و موازین شرعی پدید آیند و این خود به تغییر در کارکرد نهاد حسبه انجامید؛ زیرا رئیس حسبه بر اثر ناآشنایی‌اش با مقررات اسلام، آرام‌آرام از وظیفه بنیادین خویش (امر به معروف و نهی از منکر) و مراقبت از احکام و مقرارات شرعی دور شد و تنها به وظیفه نظارت بر بازار و امور عرفی پرداخت.

باری، منابع تاریخی در این‌باره ساکتند و از این‌رو، رسیدگی به این مسئله که چه کسانی با چه شروطی در دوره ایلخانی سرپرست سازِکار حسبه بودند، اندکی مشکل می‌نماید. از دید نظری در قرون میانه نیز همچون قرون نخستین اسلامی، بر واگذاری این منصب به فقیهان و عالمان دینی اصرار می‌کردند و و بر پایه آموزه‌های اسلامی مبتنی بر فقه سنی و تأکید علما و فقها، به کارگیری فقیه و روحانی در این منصب ناگزیر بود، اما به‌درستی روشن نیست که چه کسانی در میدان عمل بر ساختار اداری حسبه گماشته می‌شدند. البته قرینه‌هایی برای اثبات گزینه نخست در ایرانِ عصر ایلخانی وجود دارد. نخجوانی در بخشی از گزارش خود می‌نویسد:

و اما قضیه محتسبان را بر آن قرار می‌باید داد کی محتسبان از فقها باشند و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

وظیفه ایشان امر معروف و نهی منکر باشد و بیرون آن به هیچ مهمی دیگر مشغول نشوند و تعیین اَسعار بر موجب نصّ حدیث «لا تسعر و افاسن السعر بید الله» به خدای ـ تعالی ـ باز گذارند (نخجوانی، ج ۱، ص ۳۱۶) ... و احتساب منحصر در امر معروف و نهی از منکر باشد و بیرون فقها، به دیگری تفویض نرود (همان، ص ۳۷۳).

همین تأکید یا پیش‌نهاد وی دلیلی بر این است که در عمل افراد فقیه و روحانی بر این منصب گماشته نمی‌شدند. البته این دلیلی سست و لرزان به شمار می‌رود و در این مرحله و در این سطح از تحقیق و بدون شواهد تاریخی کافی اثبات‌پذیر نیست؛ چنان‌که نخجوانی در همین اثر از چنین گماشته‌ای یاد می‌کند؛ یعنی فردی روحانی که به گمان اواخر دولت ایلخانی به احتساب تبریز گمارده شد: «چون امام فاضل ضیاءالدین محمد از جمله صلحا و پرهیزکاران است و همواره اوقات خویش به ورع و تقوا به سر برده و به صلاح و سداد و عفت و رشاد موصوف و معروف بوده در این وقت راه احتساب دارالملک تبریز و توابع و مضافات و نواحی و منسوبات آن بدو تفویض رفت...[1]» (نخجوانی، ۲/ ۲۲۴).

در مقایسه کلان وضع نهاد حسبه در دوره مسلمانی ایلخانان با وضع آن در دوره‌های پیشین، به چنین نتایج محتمَلی می‌توان دست یافت:

به‌رغم پشتیبانی فراوان حکومت از نهاد حسبه به‌ویژه پس از صدور فرمان‌ها و قانون‌های جدید غازانی، این دستگاه در اجرای این قانون‌ها و دستورها نتوانست به توفیق چندانی دست یابد؛ یعنی دیوان احتساب به‌ویژه در اجرای وظایف مذهبی و

۱. هم‌چنین گزارش‌هایی درباره حضور محتسبان فقیه و مجتهد و دانش‌مند هم‌زمان با هجوم و فتوحات مغول در ایران رسیده است؛ کسانی که بر اثر جایگاهشان، به فرمان خانان و سرداران مغول از احترام و خوش‌رویی مغولان برخوردار می‌شدند. نسوی درباره واقعه خوارزم از فقیه دانشمند، عالی‌الدّین خیاطی، محتسب خوارزم نام می‌برد که برای درخواست عفو و شفاعت به نمایندگی مردم خوارزم نزد دوی‌خان رفت (نسوی، ص ۸۶) یا شرف‌الدّین عبدالله نوه ابوالفرج بن‌جوزی معروف به صاحب تاریخ منتظم و دیگر آثار، محتسب و مدرّس مدرسه مستنصریّه بغداد بود که بارها به نمایندگی معتصم نزد هولاکو رفت (ابن‌طقطقی، ۴۴۸؛ جوینی، ۳/ ۴۶۵ ـ ۴۶۳؛ جامع التواریخ، طبع کاتامر، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۹۴ و ۳۱۰).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

شرعی ناکام ماند. با توجه به گزارش‌ها درباره وضع عمومی جامعه ـ به‌ویژه گزارش‌ها درباره اواخر دوره ایلخانی ـ این دعوی اثبات می‌شود که نهاد حسبه در اجرای دستورها و وظایفش چندان موفق نبود. برای نمونه، سلطان محمد اولجایتو (۷۱۶ – ۷۰۳ ق) در فرمانی (۷۰۷ ق) مسلمانان را از شرکت در فسق و فجور منع کرد:

همه مطربان و فواحش «اردو بازار» و سایر بلاد توبه کنند و زنان از خانه‌ها خارج نشوند و حتی به مجالس وعظ نیز نروند و اگر کسی را از ایشان دیدند که در بازارها و کوچه با بیگانه‌ای سخن می‌گوید و یا در خانه مرتکب فسقی شده است، گرد شهر بگردانند و رسوا سازند و خمارخانه‌ها و مصطبه‌ها را قفل برنهادند و عوارض و خراج آن را از دواین حذف کردند... (آیتی، ۲۷۱).

هم‌چنین ملک فخرالدین کرت حاکم شهر هرات (اوائل قرن هشتم هجری)، به شمس الدّین قادسی محتسب هرات فرمان داد:

که عورات به روز از خانه بدر نیایند و هر عورتی که به روز بیرون آید ... چادر او را سیاه کند و او را سر برهنه به محلّت‌ها و کوی‌ها برآرند تا تجربه دیگران باشد و نوحه‌گران و مُخَنَّثان را به ماتم‌ها رفتن منع کرد و مقربان را از آنک در پیش تابوت قرآن خوانند نهی فرمود و خرابات را برانداخت و مقامران را سر و ریش تراشیده به بازار بر آورد و شراب‌خوارگان را بعد از اقامت حدود شرع نبوی در زنجیر کشید و به کار گِل کشیدن و خشت زدن مأمور گردانید... (سیف هروی، ۴۶۴).

به هر روی نویسنده *تاریخ‌نامه هرات* در پایان گزارش خود به این حقیقت اذعان می‌کند: «با وجود این همه امر معروف و نهی منکر البته هر شب آوازه چنگ و نغمه عود شنیدی و شراب صافی نوشیدی...» (سیف هروی، ۴۶۴).

چنین گزارش‌هایی از کم تأثیر بودن اصلاحات غازانی و فرمان‌های او حکایت می‌کنند که خود نشان‌دهندهٔ ضعف دستگاه حسبه در اواخر دولت ایلخانی به‌ویژه ناتوانی محتسبان در اجرای وظیفه اصلی خود (امر به معروف و نهی از منکر) است. این دعوی را هم‌چنین با استناد به کتاب نخجوانی می‌توان اثبات کرد که در پایان همین دوره نوشته شده است. به گزارش او، محتسبان آن روزگار به کار سنتی نظارت بر بازار مشغول و از مراقبت امور شرعی غفلت کردند و در اجرای وظایفشان بسیار سهل‌انگار

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

و مسامحه‌کار بودند و از مقام‌هایشان سود می‌جستند (نخجوانی، ۲/ ۲۲۶ – ۲۲۴).

واگذاری اداره امور شهری به رقبای محتسب از عوامل مؤثر در ضعف و نا کارآمدی نهاد حسبه اواخر دوره ایلخانی است. اصرار حکومت ایلخانی بر واگذاری اختیارات محتسب به دیگر مقامات شهری، موجب ناتوانی این سازِکار شد. حتی اسلام آوردن شاهان ایلخانی نیز تغییری در این روند پدید نیاورد. برای نمونه، هنگامی که امیر محمّد ابداجی به فرمان غازان از اصفهان به یزد رفت و شهر را بدون جنگ به دست آورد، کسی به نام «بلغدر» را به داروغگی یزد گماشت و اختیار امور شهر را بدو سپرد (جعفری، ص ۲۸؛ کاتب، ص ۷۷). چنین انتصاباتی به عقیم ماندن اصلاحات غازان در این حوزه انجامید و محتسب همچون دوره نخست ایلخانی وظایف و اختیاراتش را با دیگر مقامات شهری که بیش‌تر خاستگاهی مغولی داشتند، تقسیم شده می‌یافت و همین اشتراک از اصلی‌ترین عوامل کاهش اقتدار محتسب در دوره نخست و پایانی عصر ایلخانی بود.

نتیجه

«محتسب» رئیس نهاد حِسبه در دوره نخست ایلخانی جایگاه پیشین خود را در اداره امور شهر و بازار از دست داد و مسئولیت‌ها و وظایف او به مأموران سطح دوم حکومت همچون «شحنگان» و «باسقاقان» و «نایبان حکام» واگذار شد. با ورود نیروهای مغول به کشور و رایج شدن ساختارهای جدید برای اداره شهرها، قدرت محتسب و سازِکار اداری او پس از چندین قرن از کاهش یافت. اسلام آوردن غازان‌خان و جانشینانش در دوره دوم ایلخانی، زمینه‌ای می‌نمود که دستگاه حِسبه در آن اقتدار و اختیارات پیشین خویش را باز یابد، اما به‌رغم پشتیبانی فراوان حکومت از این نهاد به‌ویژه صدور فرمان‌ها و قانون‌های جدید غازانی، این دستگاه نتوانست در اجرای آنها کام‌یاب باشد. دیوان احتساب به‌ویژه در اجرای وظایف مذهبی و شرعی ناموفق بود؛ چنان‌که محتسبان اواخر دولت ایلخانی در اجرای وظیفه اصلی خود؛ یعنی امر به معروف ونهی از منکر و مراقبت بر امور شرعی، به غفلت و سستی و مسامحه‌کاری دچار شدند و از مقام‌هایشان برای خود سود می‌جستند و تنها به کار سنتی نظارت بر

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

بازار سرگرم بودند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

کتاب‌نامه

۱. رضی (۱۳۶۸)، *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، بی‌نا.
۲. رضی (۱۳۶۸)، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم، تا ظهور.
۳. ابن‌اثیر، عز الدین علی (۱۳۷۱)، *کامل؛ تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۴. ابن اخوه قرشی (۱۳۸۶)، *آیین شهرداری (معالم القربة فی احکام الحسبة)*، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات شهرداری تهران.
۵. ابن‌طباطبا (ابن طقطقی)، محمد بن‌علی (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. ابن‌منظور، محمد بن‌مکرم (۱۴۰۸ق / ۱۳۶۶ش)، «حسب» در *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
۷. اشپولر، برتولد (۱۳۷۴)، *تاریخ مغول در ایران (سیاست، حکومت، و فرهنگ دورهٔ ایلخانان)*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران، خوارزمی.
۸. اشپولر، برتولد (۱۳۸۶)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ نهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول*، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.
۱۰. آیتی، عبد المحمد (۱۳۸۳)، *تحریر تاریخ وصاف*، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. بلاذری، احمد بن‌یحیی بن‌جابر (۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م)، *أنساب الأشراف*، تصحیح سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.
۱۲. بیانی، شیرین (۱۳۷۳)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

۱۳. پطروشفسکی، ا.پ، کارل یان و جان اسمیت (۱۳۶۳)، *تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دورهٔ مغول*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مؤسسه اطلاعات.

۱۴. جعفری، جعفر بن‌محمد بن‌حسن (۱۳۳۸)، *تاریخ یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۵. جوینی، علاءالدین عطا ملک بن‌بهاءالدین محمد بن‌محمد (۱۳۸۵)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد قزوینی، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب.

۱۶. حلبی، علی (۱۲۹۲ق) *انسان العیون فی سیره الامین و المامون (السیرة الحلبیة)*، مصر، بی‌نا.

۱۷. خلیفة بن‌خیاط (۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م)، *تاریخ خلیفة بن‌خیاط*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، بی‌نا.

۱۸. خواندمیر، غیاث‌الدین بن‌همام‌الدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، چاپ چهارم، تهران، خیام.

۱۹. زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین احمد (۱۳۸۹)، *شیرازنامه*، به کوشش محمدجواد جدی و احسان الله شکراللهی، تهران، مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری «متن».

۲۰. ساندز (۱۳۶۱)، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، امیرکبیر.

۲۱. سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۷)، *مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران*، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر.

۲۲. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن‌محمد بن‌منصور(۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۲ م)، *الانساب*، به کوشش عبدالرحمن بن‌یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة.

۲۳. سُنامی، عمر بن‌محمد (۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م)، *نِصاب الاحتساب*، مکه، چاپ

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

مریزن عسیری.
۲۴. شیخلی، صباح ابراهیم سعید (۱۳۶۲)، *اصناف در عصر عباسی*، ترجمه هادی عالم‌زاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲۵. شیزری، عبدالرحمن بن‌نصر (۱۴۰۱ ق / ۱۳۵۹ ش)، *نهایة الرتبة فی طلب الحسبة*، تصحیح سید باز عرینی، چاپ دوم، بیروت، دار الثقافة.
۲۶. طبری، محمد بن‌جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، تهران، اساطیر.
۲۷. غزّالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۴)، *ترجمه احیاء علوم الّدین*، ترجمه مؤیدالّدین محمد خوارزمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۸. فضل‌الله همدانی، رشیدالدین (۱۳۵۸ ق / ۱۹۴۰ م)، *تاریخ مبارک غازانی*، تصحیح کارل یان، هرتفرد، ناشر استفن اوستین.
۲۹. کاتب، احمد بن‌حسین بن‌علی (۱۳۴۵)، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، بی‌جا، انتشارات سینا.
۳۰. کتانی، محمد عبدالحی بن‌عبدالکبیر (بی‌تا)، *نظام الحکومة النبویة (التراتیب الاداریة)*، بیروت، دارالکتاب العربی.
۳۱. لمبتون، آن.ک.س. (۱۳۶۳)، *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
۳۲. ماوردی، ابوالحسن (بی‌تا)، *الاحکام السلطانیة و الولایات الدّینیّة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۳. محقق، مهدی (۱۳۶۹)، *دومین بیستگفتار در مباحث ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم در اسلام* (به‌انضمام زندگی‌نامه و کتاب‌نامه)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۴. محمد بن‌مبارکشاه (۱۳۵۴)، *آداب الحرب و الشجاعه*، به اهتمام محمد سرور مولائی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]

۳۵. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۳)، *نزهة القلوب*، به‌کوشش گای لسترنج، تهران، دنیای کتاب.
۳۶. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
۳۷. منتجب‌الدین بدیع، علی بن‌احمد (۱۳۸۴)، *عتبة الکتبة مجموعه مراسلات دیوان سلطان‌سنجر*، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر.
۳۸. منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۲۸)، *سِمط العُلی للحضرة الوُلیا در تاریخ قراختائیان کرمان*، تصحیح عباس اقبال، تجدید نظر محمد قزوینی، تهران، شرکت سهامی چاپ.
۳۹. نخجوانی، محمد بن‌هندوشاه (۱۹۷۶م)، *دستور الکاتب في تعیین المراتب*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، مسکو، ناشر فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.
۴۰. نسوی، شهاب‌الدین محمد (۱۳۲۴)، *سیره جلال‌الدین یا تاریخ جلالی*، تصحیح محمد ناصح، تهران، انتشارات انجمن ادبی ایران.
۴۱. نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن‌علی (۱۳۴۸)، *سیر الملوک (سیاستنامه)*، به کوشش جعفر شعار، تهران، کتاب‌های جیبی.
۴۲. هروی، سیف بن‌محمد بن‌یعقوب (۱۳۸۳)، *تاریخ‌نامه هرات*، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات اساطیر.
۴۳. Willm Floor, Articele ‹The Office Of Muhtasib In Iran,› Iranian Studies, Vol 18,Winter 1985.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-10-24]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1392.1.10.6.0]